

اسطوره زندگی زردشت

ژاله آموزگار - احمد تفضلی



اسطورهٔ زندگی زردشت

ژاله آموزگار احمدتفضلی

www.adabestanekave.com

کتابسرای بابل

تهران، ۱۳۷۰

www.adabestanekave.com



بابل، خیابان مدرس، خیابان باخویش
کتابسرای بابل، تلفن ۸۸۳۰۶

اسطوره زندگی زردشت

ژاله آموزگار احمد تفضلی

حروفچینی : چاپ شقایق

لیتوگرافی : بهار

چاپ : بهمن

تعداد : ۲۵۰۰ نسخه

چاپ اول : پائیز ۱۳۷۰

حق چاپ و انتشار مخصوص کتابسرای بابل

فهرست مطالب

۵	پیشگفتار
۱۱	شخصیت تاریخی زردشت
۲۷	معرفی منابع
۳۵	چکیده‌ای از زندگانی اساطیری زردشت
	متن‌ها :
	بخش نخست:
۵۵	۱- دینکرد هفتم
۱۱۱	۲- دینکرد پنجم
۱۱۷	۳- دینکرد نهم
۱۲۳	بخش دوم: گزیده‌های زادسپرم
۱۵۱	بخش سوم: روایات بهاوی
۱۵۷	بخش چهارم: وجر کرد دینی
۱۷۱	بخش پنجم: زراتشت نامه
۱۸۷	بخش ششم: ملل و نحل
۱۹۷	کتابنامه
۲۰۱	فهرست

پیشگفتار

زندگی راستین پیامبران را همیشه هاله‌ای از اسطوره فرا می‌گیرد، هرچند که در خلال اسطوره‌ها حقیقت‌های فراوانی نهفته‌اند. افسانه‌ها به تدریج برگرد زندگینامه واقعی حلقه می‌زنند و کم‌کم زندگی اساطیری را می‌سازند. این شکل‌گیری ممکن است در همان دوران زندگی پیامبر یا در سالهایی نه‌چندان دور از زمان او یا در سده‌های بعدتر انجام گرفته باشد. زندگینامه زردشت نیز چنین مراحل را گذرانده است.

گرچه در اوستای موجود جای‌جای اشاره‌های پراکنده‌ای به نام و خانواده و برخی حوادث زندگی زردشت می‌شود، ولی زندگینامه او به‌طور منظم و پیوسته عرضه نمی‌گردد. اما شواهد موجود نشان می‌دهد که شرح زندگی زردشت در سه نَسْک (= بخش) از ۲۱ نَسْک اوستا به نامهای سَپَند، چهرداد و وِشتاسپ ساست آمده‌بوده‌است. اصل متن اوستایی و ترجمه پهلوی این بخشها اکنون در دست نیست، اما خلاصه مطالب آنها در کتاب هشتم دینکرد نقل شده است. خلاصه سَپَند نَسْک که

فصل چهاردهم این کتاب را تشکیل می‌دهد^۱، دلالت بر این دارد که در این بخش ضمن شرح سرگذشت «دین»، زندگینامه زردشت نیز به تفصیل آمده بوده است. خلاصه چهاردهم از کتاب سیزدهم از کتاب هشتم دینکرد را تشکیل می‌دهد^۲ و بخشی از آن درباره زردشت بوده است. خلاصه و شتاسپ ساست^۳ (به معنی تعلیم گشتاسب) فصل یازدهم را دربر می‌گیرد^۴ و درباره گشتاسب و گرویدن او به زردشت و حوادث پس از آن بوده است. شرحی که در متنهای پهلوی موجود در باره زندگی اساطیری زردشت آمده، بر پایه ترجمه پهلوی این نسکها بوده است. از این رو، ما شالوده کار را بر متنهای پهلوی نهادیم و در ضمن از منظومه فارسی زداشت نامه و روایات عربی که در این زمینه از اهمیتی برخوردارند، غافل نبوده‌ایم. در متنهای پهلوی نیز هدف ما بخشهایی بوده‌اند که زندگی اساطیری زردشت را دربر داشته‌اند. بنابراین از مطالب مربوط به حوادث پیش و پس از او و همچنین از شرح آراء و عقاید وی در این متنها چشم پوشیدیم.

متنهای مورد استفاده ما در این پژوهش، بخش گسترده‌ای از کتاب هفتم دینکرد، چند بندی از کتاب پنجم دینکرد، بخش کوتاهی از کتاب نهم دینکرد، فصلهایی از گزیده‌های زادسپرم^۵، و دو فصل از روایات پهلوی بوده است. افزون بر این، بخشهایی از وجرکردینی^۶ را نیز به فارسی برگردانیدیم. گرچه این اثر را که از زبان میدیوماه عموزاده زردشت نقل شده است، متنی برساخته در سده‌های اخیر می‌دانند، ولی هدف ما از آوردن آن، ارزش نهادن به سنتهای شفاهی زردشتیان است که در این کتاب آمده است. منظومه فارسی زداشت نامه را نیز خلاصه کردیم و به نثر فارسی در آوردیم و کوشیدیم که این چکیده در بردارنده نکته‌های اصلی داستان باشد. ترجمه

(۱) چاپ مدن (Madan)، ص ۶۹۰.

(۲) مدن، ص ۶۸۸.

(۳) مدن، ص ۶۸۷.

(۴) درباره کتابهایی که نامشان در این پیشگفتار می‌آید، نک به بخش معرفی منابع.

بخشی از کتاب عربی ملل و نحل شهرستانی را نیز که دربر دارنده شرح جالب توجهی از اسطوره زندگی زردشت است، بر این مجموعه افزودیم. در دیگر کتابهای فارسی زردشتی مانند حد در نثر و حد در بندهش^۱، ذرآتشت نامه^۲ منشور و سروده های سرایندگان زردشتی و در آثار پیروان فرقه آذر کیوان مانند شادستان چهارچمن^۳ و دبستان المذاهب^۴ و مانند آنها نیز روایاتی اساطیری از زندگی زردشت هست. ما از نقل این بخشها نیز به این دلیل صرف نظر کردیم که در آثار متقدم فقط اشارات کوتاهی هست و در آثار متأخر که اصالت کمتری دارند مطلب جدیدی بر آنچه ما نقل کردیم، افزوده نمی شود.

متنهای پهلویی که در این کتاب آورده ایم، به ویژه دینکرد، از متنهای دشوار و پیچیده پهلوی هستند و غالباً متن ویراسته علمی از آنها در دست نیست. از این رو، نخست لازم دیدیم به تصحیح انتقادی آنها پردازیم، ولی از آنجا که بیشتر خوانندگان غیر متخصص مورد نظر ما بوده اند، از ذکر جزئیات و دقایق تصحیح خودداری کردیم.

(۱) این دو رساله که غالباً نامشان با هم می آید، هر کدام رساله مستقلی هستند در صد باب و شامل دستورها و تشریفات و آیین های دینی، آداب تطهیر و داستانهای دینی. مطالب صد در بندهش مفصلتر است و جنبه اساطیری آن غنی تر می باشد. نویسنده و تاریخ دقیق نگارش آنها معلوم نیست، ولی قطعاً پیش از سال ۹۰۰ هجری تألیف شده اند. دابار (Dhabhar) این دو رساله را در ۱۹۰۹ در بمبئی منتشر کرده است.

(۲) روایتی از ذرآتشت نامه منظوم است به نثر با اییاتی که در بین آنها نقل شده است. وست اطلاع از وجود نسخه ای از آن را در اکسفرده می دهد. نک به ژاله آموزگار، «ادبیات زردشتی به زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۷، شماره ۷۲، ۱۳۴۸، ص ۱۹۹.

(۳) تألیف فرزانه بهرام بن فرهاد اسفندیار پارسی، متوفی در ۱۰۳۴ ه. ق. نک به فتح الله مجتبیایی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، زیر آذر کیوان، ص ۲۵۲.

(۴) احتمالاً تألیف میر ذوالفقار اردستانی متخلص به موبد که در قرن یازدهم ه. ق. می زیسته است. نک به مأخذ قبل.

بیشتر این متن‌ها پیش از این به زبان‌های اروپایی ترجمه شده‌اند و بعضی از آنها نیز به فارسی درآمده‌اند. به همه این ترجمه‌ها تا آنجا که توانسته‌ایم، رجوع کرده‌ایم، ترجمه ما از متن‌ها در نکات بسیاری با ترجمه‌های پیشین تفاوت دارد. گاهی به این تفاوت‌ها اشاره رفته است. خواننده متخصص خود از مقایسه برگردان ما با ترجمه‌های دیگر به اختلافات پی می‌برد.

در ترجمه متن‌ها به فارسی زمان درازی صرف کرده‌ایم و کوشیده‌ایم که ضمن وفاداری به متن، مطالب را به گونه‌ای نقل کنیم که برای خوانندگان علاقه‌مندی که با زبان‌های کهن ایران ناآشنایند، سنگین و دور از ذهن نباشد.

برای استفاده بیشتر پژوهندگان که خواهان چکیده‌ای از مطالب مندرج در همه این متن‌ها هستند، بی آنکه بخواهند باریزه‌کاریهای متن‌های پهلوی سروکار داشته باشند، مطالب این متن‌ها را با یکدیگر تطبیق و تلفیق کردیم و از بازسازی آنها بخشی جداگانه به زبانی ساده‌تر به نام «چکیده‌ای از زندگی اساطیری زردشت» فراهم آوردیم.

دریغمان آمد که پیش از نقل اسطوره‌های زندگی زردشت، از شخصیت تاریخی، زمان واقعی، جایگاه زندگی او و بحث‌هایی که در این زمینه شده است سخنی به میان نیاوریم. برای فراهم آوردن مطالب این بخش، از گاهان اوستا که از زبان خود زردشت است و از تاریخ‌هایی که در کتابهای پهلوی و فارسی و یونانی و عربی آمده است و همچنین از تازه‌ترین پژوهش‌های ایران‌شناسان در این باره یاری گرفته‌ایم و مجموعه‌ای فراهم آوردیم که هم شرح نظریه سنتی در مورد زمان زردشت و انتقاداتی را که بر آن شده است دربر دارد و هم حاوی آخرین نظریه‌هایی است که زمان زردشت را به دورانی بس کهن‌تر از تاریخ پیشین می‌برند. در باره جایگاه و زیستگاه زردشت نیز نظریه‌های گوناگونی عرضه شده است که به‌مهمترین آنها اشاره کرده‌ایم.

شادمانیم که با هم آهنگی و همکاری صمیمانه، بار دیگر این فرصت را یافتیم که گامی دیگر در راه معرفی فرهنگ پر بار این سرزمین برداریم و با روایت اسطوره زندگی زردشت و آنچه به بهانه و در حاشیه آن آورده‌ایم پاسخگوی جزئی از مجهولاتی باشیم که در این زمینه بر اندیشه پژوهندگان می‌گذرد.

www.adabestanekave.com

www.adabestanekave.com

شخصیت تاریخی زردشت

برای پژوهش دربارهٔ شخصیت تاریخی زردشت باید به موضوع زمان و زیستگاه و حوادث زندگی او پرداخت. در این باره پژوهندگان فرهنگ ایران باستان همداستان نیستند. در زیر چکیده‌ای از نظرهای گوناگون را می‌آوریم.

زمان زردشت

دورترین زمانی که برای زردشت قائل شده‌اند، سدهٔ هجدهم پیش از میلاد و نزدیکترین آن سدهٔ ششم پیش از میلاد است. برای تعیین این تاریخ دو روش عمده را به کار گرفته‌اند. در روش اول به ارقام و اعدادی استناد می‌کنند که دربارهٔ زندگی زردشت در کتابهای پهلوی و عربی یا در منابع یونانی آمده است. در روش دوم بر اساس معیارهای زبانی و قرائن تاریخی نتیجه‌گیری می‌شود. پیروان روش نخستین بیشتر دانشمندانی هستند که تاریخی را که در کتابهای پهلوی و عربی آمده است صحیح و قابل اعتماد می‌دانند و محاسبات را بر آن اساس می‌نهند. این تاریخگذاری، معروف به «تاریخ سنتی» است.

تاریخ سنتی

در کتاب بُنْدَهَشْن^۱ آمده است که: «چون هزارهٔ سلطهٔ بزغاله (جدی)^۲ فرا

(۱) فصل ۳۶، بند ۸ به بعد.

(۲) دوازده هزار سال عمر جهان را به روایتی به ۱۲ دورهٔ هزار ساله تقسیم کرده و هر هزاره را به نام یکی از بروج دوازده‌گانه نامیده‌اند.

رسید، زردشت از سوی آفریدگار اورمزد به پیامبری آمد و گشتاسب پس از پذیرفتن دین ۹۰ سال فرمانروایی کرد. مجموع سالهای فرمانروایی او ۱۲۰ سال بود. بهمن پسر اسفندیار ۱۱۲ سال، همای دختر بهمن ۳۰ سال، دارا پسر چهار آزاد ۱۲ سال و دارا پسر دارا ۱۴ سال. با جمع بستن این ارقام عدد ۲۵۸ سال به دست می آید که زمان فاصل میان زردشت و کشته شدن دارا به دست اسکندر است. از سوی دیگر، بیرونی^۱ می نویسد که از ظهور زردشت تا اول تاریخ اسکندر ۲۵۸ سال فاصله بوده است. مسعودی نیز فاصله زمانی از زردشت تا اسکندر را ۲۵۸ سال ذکر می کند.^۲ اما از روایات گوناگون دقیقه معلوم نیست که منظور از «زمان زردشت» تاریخ زایش اوست یا تاریخ وحی از سوی اورمزد در سی سالگی او، یا تاریخی که در چهل سالگی دین خود را آشکارا ابلاغ کرد، یا زمانی که در چهل و دو سالگی گشتاسب دین او را پذیرفت. همچنین روشن نیست که منظور از «تا زمان اسکندر» چیست. آیا مقصود زمان فتح ایران به دست اسکندر است یا مرگ او، یا اصولاً مراد تاریخ اسکندر یا تاریخ سلوکی است. هنینگ^۳ بر آن است که «تا زمان اسکندر» به معنی سال مرگ داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی است که در سال ۳۳۰ ق.م. اتفاق افتاد، اما در مورد مبدع تاریخ یقین ندارد. بنابراین، به نظر وی تاریخ تولد او یا سال ۶۱۸ یا ۶۲۸ یا ۶۳۰ پیش از میلاد بوده است و چون زردشت بنا به روایتهای مذکور در کتابهای پهلوی ۷۷ سال عمر کرده است، سال وفات او را در ۵۴۱ یا ۵۵۱ یا ۵۵۳ ق.م. می داند.

هرتسفلد^۴ معتقد بود که مبدع این تاریخ، زمان تولد زردشت است که هزاره

(۱) آثار الباقیه، به کوشش زاخو، لایپزیک، ۱۹۲۳، ص ۱۴، س ۸.

(۲) مروج الذهب، به کوشش پلا (Pellat): ج ۲، بیروت، ۱۹۶۶، ص ۴۱۵ بند ۱۴۳۴.

(۳) هنینگ (Henning)، زردشت، سیاستمدار یا جادوگر، ترجمه کامران فانی، تهران،

۱۳۵۷، ص ۷۴.

4) Herzfeld, 'The Traditional Date of Zoroaster' in J. D. C. Pavry (ed.), *Oriental Studies in Honour of C.E.P. Pavry*, London, 1933, 132-6.

با آن آغاز می‌شود. همین نظر مورد قبول شهبازی است^۱. به نظر این دانشمند ایرانی منظور از «تا زمان اسکندر»، تاریخ اسکندری یا تاریخ سلوکی یا تاریخ منجمان بابل است^۲. به این حساب تاریخ تولد زردشت ۲۵۸ سال پیش از تاریخ سلوکی یعنی سال ۵۶۹ ق.م. و تاریخ به پیامبری رسیدن او ۲۲۸ سال پیش از تاریخ سلوکی و تاریخ مرگ او ۱۸۱ سال پیش از تاریخ سلوکی یعنی ۴۹۲ ق.م. است^۳. اما شهبازی برخلاف هنینگ و هرتسفلد و دیگران بر آن است که تاریخ ۲۵۸ سال، فاصله واقعی میان زردشت و اسکندر نیست. به نظر او در واقع این رقم مبین فاصله زمانی دو حادثه مهم تاریخی است که بعداً میان پادشاهان ایران از گشتاسب تا دارای سوم تقسیم شده است. وی بر آن است که تاریخ ۲۲۸ سال پیش از اسکندر (یعنی سال به پیامبری رسیدن زردشت) را دانشمندان زردشتی از بابلیان شنیده بودند و این تاریخ مبین فاصله زمانی میان فتح بابل به دست کورش در سال ۵۳۹ ق.م. و تاریخ فتح این شهر به دست سلوکوس در ۳۱۱ ق.م. است که مبدء تاریخ سلوکی به شمار می‌رود^۴. رواج تاریخ سلوکی در اوایل دوره ساسانی موجب شد که زردشتیان معتقد شوند که آغاز هزاره زردشت با آغاز تقویم سلوکی یکی بوده است و پیروزی بزرگ ایرانیان یعنی فتح بابل را به دست کورش همان ظهور زردشت بدانند و در نتیجه تولد او را ۲۵۸ سال پیش از اسکندر (یعنی تاریخ اسکندری یا تاریخ سلوکی) به شمار آورند^۵.

نیولی^۶ این نظر شهبازی را نمی‌پذیرد و برای توجیه تاریخ سنتی به روایت

1) Shahbazi, 'The Traditional Date of Zoroaster Explained', *BSOAS* 40 (1977), 27.

۲) همو، همانجا، ص ۲۸ و ۲۹.

۳) همو، همانجا، ص ۳۲ تا ۳۴.

۴) یعنی $۲۲۸ = ۳۱۱ - ۵۳۹$.

۵) یعنی $۲۵۸ = ۲۲۸ + ۳۰$.

6) G. Gnoli, *Zoroaster's Time and Homeland*, Naples, 1980, p. 169.

دیگری که در ارداویراف نامه^۱ آمده استناد می کند. از این روایت و نیز از گفته مسعودی^۲ برمی آید که میان زردشت و اسکندر ۳۰۰ سال فاصله بوده است. به نظر نیولی^۳ رقم ۲۵۸ از کاهش ۴۲ از عدد ۳۰۰ به دست آمده است، زیرا زردشت بر حسب روایتهای دینی در سن ۴۲ سالگی گشتاسب را به دین خوانده است. به نظر این دانشمند در روایتی که اصل آن از بابل بوده است، استیلای ۳۰۰ ساله ای برای پادشاهان قدیم ایران قائل شده بودند و رقم ۲۵۸ به گونه ای خیال پردازانه میان شاهان از گشتاسب تا دارا تقسیم شده است.

پژوهندگان تاریخ سنتی زردشت را به سبب ویژگی افسانه ای آن به عنوان تاریخ حقیقی نمی پذیرند.

روایات یونانی

تاریخ گذاری دیگری که با محاسبه ارقام و اعداد به دست می آید، مبتنی بر منابع یونانی است. خانتوس^۴ لیدیایی که معاصر اردشیر اول هخامنشی است، نقل می کند که زردشت ۶۰۰ سال پیش از فتح یونان به دست خشایارشا می زیسته است. اما در نسخه های دیگر به جای عدد ۶۰۰، رقم ۶۰۰۰ آمده است، و این عدد مطابق روایات دیگر یونانی است که بر طبق آن زردشت ۶۰۰۰ سال پیش از افلاطون می زیسته است. ارسطو و ادوخوس^۵ نیز زردشت را ۶۰۰۰ سال پیش از افلاطون (متوفی ۳۴۷ ق.م.) دانسته اند و هرمودورس^۶ زمان او را ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ

۱) به کوشش هوگ و وست (Haug-West)، لندن، ۱۸۷۲، فصل ۱، بندهای ۲ و ۳.

۲) التنبیه والاشراف، به کوشش دوخویه، لیدن، ۱۸۹۴، ص ۹۸، س ۳.

۳) نیولی، همان مأخذ، ص ۱۷۰.

4) Xantus

5) Eudoxus

6) Hermodoros

یونان و ترویا ذکر کرده است.^۱ بعضی دانشمندان در روایت خانتوس عدد ۶۰۰ را درست می‌دانند و بعضی ۶۰۰۰ را که مطابق با دیگر روایات یونانی است. شهبازی بر آن است که عدد ۶۰۰ درست است و به نظر او زردشت در ۱۰۸۰ ق.م. می‌زیسته است (۶۰۰ + ۴۸۰ = ۱۰۸۰).^۲ نیولی با انتقاد از نظریه شهبازی، رقم ۶۰۰۰ را درست می‌داند بر این اساس که در میان دانشمندان و نویسندگان یونان این تمایل وجود داشته است که افلاطون را از طریق دو دوره سه هزار ساله به زردشت پیوند دهند.^۳ به نظر این دانشمند، این تاریخ هرچه باشد ارزش تاریخی ندارد. از سوی دیگر هومباخ^۴ نظر شهبازی را در انتخاب رقم ۶۰۰ مرجح می‌داند، اما او نیز معتقد است که این عدد سرراست تاریخ واقعی نیست. به نظر او در ایران قدیم آن گونه که از فصل دوم و ندیداد در مورد فرمانروایی جمشید برمی‌آید، به دوره‌های ۳۰۰ ساله قائل بوده‌اند و ۶۰۰ سال در واقع دو دوره ۳۰۰ ساله است.

روایت بیرونی

شهبازی برای تعیین زندگی زردشت از طریق محاسبه به همین روش، تاریخ دیگری را پیشنهاد کرده است. بیرونی آورده است که خوارزمیان چون خواستند تقویمی برای خود اتخاذ کنند، آمدن سیاوش پسر کیکاووس را به خوارزم مبداء قرار دادند و این در ۸۸۸ پیش از اسکندر بود.^۵ به نظر شهبازی منظور از اسکندر تاریخ

(۱) در مورد روایات یونانی نک به کتاب جکسن:

A.V.W. Jackson, *Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran*, New York, 1919, 226 ff.

و نیز محمد معین، *مزدیسنا و ادب پارسی*، ج ۱، تهران، ۱۳۳۸، ص ۸۴ به بعد.

(۲) همان مأخذ، ص ۳۴ و بعد.

(۳) همان مأخذ، ص ۱۶۴.

4) H. Humbach, 'A Western Approach to Zarathushtra', *JCOI*, 51 (1984), 6-7.

(۵) آثار الباقیه، به کوشش زانجو، ص ۳۵.

اسکندری (تاریخ سلوکی) است. بنابراین، مبدء این تاریخ حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد می‌شود. میان سیاوش و زردشت چهار نسل فاصله بوده است و اگر هر نسلی را ۴۰ سال به‌شمار آوریم، باید از این رقم ۱۲۰ سال کم کنیم تا رقم ۱۰۸۰ را به دست بیاوریم^۱ به‌نظر شهبازی این تاریخ که با تاریخی که خانتوس ذکر کرده مطابقت دارد، برای زمان زردشت از همه مناسب‌تر است^۲. نیولی روایت بیرونی را روایتی افسانه‌ای به‌شمار می‌آورد و این نظریه را که زردشت در ۱۰۸۰ ق.م. می‌زیسته است، همانند تاریخ سنتی فاقد اعتبار تاریخی می‌داند^۳.

نظریه دیگری که آن هم مبتنی بر ارقام و اعداد است، نظر کلیماست^۴. وی حدس می‌زند که مانی خود را جانشین زردشت و به منزله هوشیدر (نخستین منجی زردشتی) می‌دانسته است که بایستی هزار سال پس از زردشت ظهور کرده باشد. چون زردشت در سی‌سالگی از اورمزد وحی دریافت کرده است، بنابراین مانی بایستی ۹۳۰ سال پس از زردشت بوده باشد. وی تاریخ تولد زردشت را ۷۸۴ و تاریخ درگذشت او را ۷۰۷ ق.م. می‌داند. این تاریخ نیز قطعیت ندارد، زیرا مسلم نیست که مانی خود را همان هوشیدر دانسته باشد^۵.

امروزه بیشتر پژوهندگان بر آن‌اند که دستیابی به زمان دقیق زردشت از طریق محاسبه تقویمی فعلاً ناممکن است.

(۱) یعنی $1200 - 120 = 1080$.

(۲) همان مأخذ، ص ۳۴.

(۳) همان مأخذ، ص ۱۶۲.

4) O. Klima, 'The Date of Zoroaster', *Arch. Or.*, 1959, 556 sq.

(۵) نک به دوشن گیمن

J. Duchesne-Guillemin, *La religion de l'Iran ancien*, Paris, 1962, p. 136, n. 5.

زمان زردشت بنابر قرائن زبانی و تاریخی

روش دیگر توسل به قرائن و شواهد زبانی و تاریخی است. بارتولومه^۱ زمان زردشت را حدود ۹۰۰ ق.م. و مایر^۲ و وزندونک^۳ و شدر^۴ زمان او را اواخر هزارهٔ دوم و اوائل هزارهٔ اول پیش از میلاد می‌دانستند. بارو^۵ براساس مطالعهٔ یشتهای قدیمی و خصوصاً فروردین یشت استدلال می‌کند که اطلاعاتی که در یشتهای آمده است همه متعلق به شرق ایران است و هیچگونه اثری از حوادث غرب ایران و بین‌النهرین در آنها نیست. بنابراین، این آثار همه متقدمتر از مهاجرت‌های ایرانی از شرق به غرب است و چون نامهای قبایل ایرانی مانند پارس و ماد در اسناد آشوری متأخرتر از نیمهٔ دوم قرن نهم ق.م. نیست، بنابراین مهاجرت آنان نمی‌تواند متأخرتر از ۹۰۰ ق.م. باشد. در فروردین یشت غالباً از چهار نسل‌پی‌درپی خانواده‌های پیرو زردشت سخن رفته است. بنابراین باید زمان زردشت را دست کم ۱۵۰ سال متقدمتر از این تاریخ دانست. در نتیجه بارو حدود ۱۱۰۰ ق.م. را متأخرترین تاریخ برای زمان زردشت پیشنهاد می‌کند.^۶

بویس نیز پس از رد تاریخ سنتی و روایات یونانی می‌نویسد که فقط از روی اوستا می‌توان زمان زردشت را حدس زد. به نظر او گاهان از نظر زبانی قابل مقایسه با ریگ‌وداست که آغاز تدوین آن ظاهراً در حدود ۱۷۰۰ ق.م. بوده است. تصویری که از جهان در گفته‌های زردشت می‌بینیم و تصویرپردازیهای^۷ او

1) Bartholomae

2) Meyer

3) Wesendonk

4) Schaefer

5) T. Burrow, 'The Proto-Indoaryans', *JRAS*, 1973, 123-140.

۶) در مورد نظریات مختلف نک به نیولی، همان مأخذ، ص ۱۵۹ بد بعد و مراجع مذکور در آن.

7) Imagery

مقتبس از سنت قدیمی شبانی قوم اوست. بنابراین می‌توان احتمال داد که وی زمانی میان ۱۴۰۰ و ۱۰۰۰ ق.م. می‌زیسته است و این زمانی است که قوم او در شمال آسیای مرکزی می‌زیستند پیش از آنکه به سوی جنوب روانه شوند و در خوارزم مستقر گردند.^۱ همین نویسنده بر آن است که زردشت متعلق به قومی بوده است که در استپهای جنوبی روسیه در دوره‌ای که مصادف با دورهٔ ایرانی «مفرغ» بود، می‌زیسته‌اند. این دوره از ۱۷۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م. ادامه داشت. به نظر این دانشمند قبیلهٔ زردشت به فرهنگ «دوران سنگ» پای‌بند بوده‌اند زیرا در سرودهای زردشت مشخصات دوران «مفرغ» دیده نمی‌شود. از مشخصات این دوره تقسیم جامعه به سه گروه شبانان، روحانیان و جنگجویان است. بویس جامعهٔ زردشت را جامعه‌ای دو طبقه‌ای می‌داند: «جنگجویان - روستائیان» و «روحانیان». وی بر آن است که زمان زردشت بایستی پیش از مهاجرت‌های بزرگ قبایل ایرانی به سوی جنوب که رهبری آنان را گروه‌های جنگجوی مسلح برعهده داشتند، یعنی پیش از ۱۲۰۰ ق.م. بوده باشد.^۲ وی در استدراکات کتاب دیگر خود زمانی میان ۱۴۰۰ و ۱۲۰۰ پیش از میلاد را پیشنهاد می‌کند^۳:

نیولی زمان او را در اواخر هزارهٔ دوم و آغاز هزارهٔ اول پیش از میلاد می‌داند^۴ و هومباخ حدود ۱۰۰۰ ق.م. را محتمل می‌شمارد^۵. از مجموع نظریات می‌توان حدس زد که زردشت میان ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد می‌زیسته است.

- 1) M. Boyce, *A History of Zoroastrianism*, I, Leiden, 1975, p. 190 ff.
- 2) M. Boyce, *A History of Zoroastrianism*, II, Leiden, 1982, p.1 ff.
- 3) M. Boyce, *Zoroastrians*, London, 1979, p. 18, and Additions and Corrections.

(۴) همان مأخذ، ص ۱۷۵ و ۲۲۷.

(۵) هومباخ، همان مأخذ، ص ۱۵.

در مورد زادگاه اصلی زردشت نیز اختلاف نظر وجود دارد. در منابع پهلوی و به دنبال آنها در کتابهای عربی و فارسی «ایرانویج» یعنی سرزمین اصلی را که اقوام ایرانی از آنجا برخاسته‌اند و بنا به روایات دینی زردشتی، در آنجا دین به زردشت ابلاغ شده است، با آذربایجان یکی شمرده‌اند.^۱ این یکسان شماری احتمالاً از زمانی پیدا شده است که دین زردشتی به غرب ایران و در جامعهٔ مغان راه یافت و سپس در دورهٔ ساسانی از اهمیت خاصی برخوردار شد به گونه‌ای که همه مکانهای شرقی را با مکانهایی در غرب ایران مطابقت دادند. امروزه دانشمندان انتساب زردشت را به آذربایجان به دلایل فراوان مردود می‌دانند که مهمترین آنها دلایل زبانی است. زبان اوستایی یعنی زبان کتاب اوستا در مقایسه با سایر زبانهای ایرانی، زبانی است متعلق به شرق ایران و در این کتاب هیچ نشانی از واژه‌هایی که اصل مادی یا فارسی باستان داشته باشند، دیده نمی‌شود.

از مدتها پیش دانشمندان ایران شناس ایرانویج را همان خوارزم به شمار آورده‌اند و زادگاه زردشت را آنجا دانسته‌اند. امروزه بیشتر ایران‌شناسان طرفدار این نظریه‌اند. البته در هیچ متنی تصریح نشده است که ایرانویج همان خوارزم است. مارکوارت نخستین کسی بود که این نظریه را مطرح کرد و دو دلیل برای اثبات نظریهٔ خود ارائه نمود: یکی اینکه موسی خورنی نویسندهٔ ارمنی قرن پنجم میلادی از ناحیهٔ «تور» در خوارزم نام می‌برد که به نظر مارکوارت با کلمهٔ تویریّه^۲ (تورانی) اوستایی یکی است و دیگر اینکه توصیفی که از ایرانویج در منابع پهلوی شده است با توصیف نویسندگان دوران اسلامی از خوارزم هماهنگ است.^۳ پس

(۱) در مورد این روایات نک به محمد معین، مزدیسنا و ادب پادسی، ج ۱، تهران ۱۳۳۸، ص ۷۹ تا ۸۲، و نیز بخشهای بعدی کتاب کنونی.

2) Tūirya.

3) J. Marquart, *Ērānšahr*, Berlin, 1901, p. 155.

از مار کوارت نویسندگان دیگر مانند بیلی^۱ و بنونیست و هنینگ در تأیید این نظریه مطالب دیگری عرضه داشتند. بنونیست^۲ از مقایسه ۱۶ سرزمینی که نامشان در فصل اول وندیداد آمده است با هفت سرزمینی که در یشت دهم بند ۱۴ از آنها یاد شده، به این نتیجه رسیده است که ایرانویج در فهرست وندیداد همان خوارزم مذکور در یشت دهم است.

هنینگ^۳ این نظریه را گسترش داد و بر آن بود که «خوارزم بزرگ» تنها شامل ناحیه معروف خوارزم نبوده، بلکه نواحی گسترده تری تا مرو و هرات را نیز در برمی گرفته است.

مار کوارت^۴ همچنین از توصیف هرودوت از رودخانه اکس^۵ چنین نتیجه گرفته است که این رودخانه همان تجن و شعبه آن هری رود است.

نیولی این نظریه را رد می کند و خود نظریه دیگری را مطرح می سازد. او بر آن است که زادگاه زردشت در ناحیه ای میان هندوکش و هامون هیرمند بوده است. به نظر وی شمالی ترین ناحیه ای که حیطة فعالیت زردشت بوده است بلخ و هرات و جنوبی ترین ناحیه زرننگ و رنج می باشد. بخش عمده ای از سیستان در این حیطة قرار می گرفت. تکیه نویسندگان در اثبات نظریه خویش، توجه به فهرست نامهای جغرافیایی در اوستا و توصیف نویسندگان یونانی از نواحی شرقی ایران و نیز توجه به اهمیت سیستان در سنتهای دینی زردشتی است^۶.

1) H. W. Bailey

2) E. Benveniste, «L' Ērān-vēž et l'origine légendaire des Iraniens», *BSOS*, VII, 1933-35, 265-274.

۳) هنینگ، (ذقشت)، (ترجمه فارسی) ص ۷۵ و بعد.

4) J. Markwart, *Wehrot und Arang*, Leiden, 1938, pp. 7-8.

5) Akes.

۶) نیولی، همان مأخذ به ویژه ص ۲۲۷.

نظریهٔ سومی که اخیراً مطرح شده از آن هومباخ^۱ است. وی با تکیه بر نظر مارکوارت در مورد یکی انگاری اکس با تجن و قبول این نظر هنینگ که زادگاه زردشت در نواحی رودخانهٔ تجن بوده است^۲ بر آن است که درهٔ رودخانهٔ کشف رود که شعبهٔ غربی تجن است، احتمالاً ایرانویج به شمار می‌رفته است^۳، این محل در ناحیه‌ای بوده است که فعلاً در آنجا ده مزدوران در حدود ۱۰۰ کیلومتری شرق مشهد و در نیمه‌راه سرخس قرار دارد^۴.

زندگانی زردشت بنابر گاهان و متنهای قدیم اوستایی

آگاهیهای تاریخی و واقعی دربارهٔ زندگی زردشت بسیار اندک است. آنچه در اوستا و در منابع پهلوی و فارسی آمده است بیشتر جنبهٔ اساطیری دارد، گرچه در این مطالب نیز حقایقی می‌توان یافت.

آنچه به یقین در مورد زندگی زردشت، از متون اوستایی برمی آید، این است که خاندان او سپیتامه یا سپیتامه^۵ (در پهلوی سپیتمان) نام داشته است. نام پدرش پوروشسپه^۶ (در پهلوی پوروشسپ) و نام مادرش دوغذووا^۷ (در پهلوی دوغدو) و نام پدر بزرگش هیچتسپه^۸ (در پهلوی هیچتسپ) بوده است.

زردشت از کودکی تعلیمات روحانی دیده است، زیرا در گاهان (یسن ۳۳، بند ۱) خود را «زوتر»^۹ (پهلوی زوت) نامیده است و آن اصطلاحی است که در مورد

۱) هومباخ، همان مأخذ، ص ۲۴ و ۲۵.

۲) همان مأخذ، ص ۲۸.

۳) همان مأخذ، ص ۲۵ و ۲۸.

۴) همان مأخذ، ص ۲۹. هومباخ نام مزدوران را مشتق از مزدا (اهورامزدا) می‌داند و می‌نویسد که مزدوران برگردنه‌ای قرار دارد که درهٔ کشف رود را از دشت ترکمنستان جدا می‌سازد و از این رو، مرز سنتی میان ایران و توران را تشکیل می‌دهد.

5) Spitāma

6) Pourušaspa

7) Dughdhōvā

8) Haečataspa

9) Zaotar

دین‌مردی که دارای شرایط کامل روحانیت است به کار می‌رود. همچنین در اوستای متأخر (یشت ۱۳ بند ۹۴) در مورد او کلمهٔ آثروَن^۱ به کار رفته که به معنی مطلق روحانی و دین‌مرد است. در گاهان (یسن ۴۳) اشاره به دریافت وحی او از سوی اورمزد شده است، اما تفصیل آن در کتابهای پهلوی آمده است.

نخستین کسی که به او ایمان آورد میذیوماه^۲ (پهلوی میدیوماه) بود که نامش در فروردین یشت (یشت ۱۳ بند ۹۵) ذکر شده است. این شخص در منابع بعدی پسر عموی زردشت به شمار آمده است. زردشت در تبلیغ دین خود بادشواریهایی روبرو بوده است. در سرودهای خویش (یسن ۴۶، بند ۲) از فقر و کمی تعداد حامیانش سخن می‌گوید و از بدکاری گوی‌ها و کرپن‌ها که ظاهراً پیشگویان و روحانیان هم وطن او بودند، گله و شکایت دارد و از بعضی دشمنان خود مانند پندوه^۳ و گرهمه^۴ (یسن ۴۹ بند ۱ و ۲) نام می‌برد. سرانجام بر آن می‌شود که از زادگاه خود دور شود و به سرزمین مجاور برود. در این سرزمین که فرمانروای آن گشتاسب است، سرانجام با موفقیت روبرو می‌گردد. از یشت نهم، بند ۲۶ چنین برمی‌آید که پیش از همه هوتوسا^۵ (پهلوی هوتوس) همسر گشتاسب به دین او گرویده و احتمالاً به توصیهٔ او شاه نیز پیرو زردشت شده است.

زردشت برحسب سنت سه بار ازدواج کرده است. نام زن نخست و دوم او معلوم نیست. زن نخست او پسری به نام ایستواستره^۶ و سه دختر به ترتیب به نامهای فرینی^۷ و ثریتی^۸ و پوروچیستا^۹ به دنیا آورد (یشت ۱۳ بند ۱۳۹). زردشت در گاهان

- | | |
|-------------|----------------|
| 1) Āthravan | 2) Maidhyōimāh |
| 3) Bēndva | 4) Grēhma |
| 5) Hutaosā | |

(6) Isatvāstra یشت ۱۳، بند ۹۸.

- | |
|---------------|
| 7) Freni |
| 8) Thriti |
| 9) Pouručistā |

(یسن ۵۳ بند ۳) از ازدواج این دختر سوم خود یاد می کند. برحسب سنت این دختر به ازدواج جاماسپه^۱ (پهلوی جاماسپ) در آمد.

از زن دوم که نام او نیز ذکر نشده است دو پسر به نامهای اوروتت نره^۲ و هورچیشره^۳ (یشت ۱۲، بند ۹۸) به دنیا آمده است. زن سوم او هووی^۴ نام داشته است از خاندان هوو گوه^۵، و ظاهراً زردشت از او فرزندی نداشته است. بنا به سنت فرشوشره^۶ (در پهلوی فرشوشر) پدر هووی بوده است.

باگروش گشتاسب به دین زردشت، مخالفتهای حکمرانان همجواری برانگیخته می شود. نام برخی از این فرمانروایان مخالف زردشت در آبان یشت (یشت ۵، بند ۱۰۹) آمده است که از میان آنان ارجاسب تورانی از همه نامورتر است. در نبرد با ارجاسب، زیری و ویری^۷ (در پهلوی زیریر) برادر گشتاسب حامی او بوده و بر هومیکه^۸ دیوپرست غلبه کرده است (یشت ۵، بند ۱۱۳). و همچنین بست و ویری^۹ (در پهلوی بستور) (یشت ۱۳، بند ۱۰۳) و جاماسب (یشت ۵، بند ۶۸ و ۶۹) نیز یاوران او بوده اند. اما قهرمان اصلی سپندو ذاته^{۱۰} (در پهلوی سپندیاد، فارسی اسفندیار) (یشت ۱۳، بند ۱۰۳) است.

برحسب سنت، زردشت در سن ۷۷ سالگی کشته شد و قاتل او برادریش نام دارد^{۱۱}.

1) Jāmāspa

2) Urvataṣ-nara

3) Havre-čithra

4) Hvōvī

5) Hvōgva

6) Frašaoštra

7) Zairi-vairi.

8) Humayaka

9) Bastavairi

10) Spento-dhāta

۱۱) نک به جکسن، فصل ۱۰، ص ۱۲۴ تا ۱۳۲.

www.adabestanekave.com

معرفی منابع

دینکرد^۱

به معنی کتاب اعمال، در اصل مشتمل بر نه کتاب بوده است. کتاب اول و دوم و بخشی از کتاب سوم از میان رفته است. این کتاب که نوعی دانشنامه دین زردشتی است، در قرن سوم هجری / نهم میلادی بر پایه نوشته‌های گوناگون، در زمینه‌های مختلف دین زردشتی تدوین نهایی یافته است. نام دو تن از تدوین‌کنندگان کتاب در دست است: آذر فرنبخ پسر فرخزاد و آذرباد پسر ایمید (= امید).

کتاب سوم مشتمل بر اصول عقاید زردشتی با دیدی کلامی و فلسفی است. کتاب چهارم مطالبی شبیه مطالب کتاب سوم دارد و در آن شرح آفرینش امشاسپندان نیز آمده است. کتاب پنجم شامل دو بخش است. در بخش اول پرسشها و پاسخهایی درباره پیام آوران پیش از ظهور زردشت و آفرینش و خانواده و مباحثه‌های دینی او مطرح گردیده و در بخش دوم پرسشها و پاسخهایی درباره اصول عقاید و اعمال و عقاید دینی آورده شده است. کتاب ششم مجموعه اندرزهاست. کتاب هفتم شرح احوال کسانی است که پیش از زردشت الهام ایزدی به آنان رسیده است. پس از

(۱) در مورد مشخصات نویسندگان و مترجمان و عنوانهای کتابهای نامبرده در این بخش رگ به کتابنامه پایان این کتاب.

آن شرح زندگی زردشت می‌آید و سپس حوادث پس از زردشت و فرزندان او (اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس) تا پایان جهان نقل می‌گردد.

اساس این کتاب چنان که در پیشگفتار آمد، بر پایه سه نسخه گمشده اوستا، سِنْد نَسْک، چهار داد نَسْک و وِشْتاسِپ ساسْت است. کتاب هشتم خلاصه‌ای است از شرح مطالب اوستای موجود در دوره ساسانی و کتاب نهم شامل سه نسخه از نسکهای اوستای دوره ساسانی است.

متن کامل پهلوی این کتاب يك بار در نوزده جلد با ترجمه انگلیسی توسط سنجانا^۱ چاپ شده است. مدن^۲ نیز متن کامل دینکرد را در دو جلد منتشر کرده است. نسخه کامل این کتاب که در کتابخانه ملا فیروز بمبئی نگهداری می‌شود و نسخه B نامیده می‌شود نیز توسط درسدن^۳ به صورت عکسی منتشر شده است. بخشهایی از آن نیز در نسخه‌های سلطنتی کپنهاگ موجود است که نسخه K نامیده می‌شود. این بخشها نیز به صورت عکسی منتشر شده است.

وست^۴ بخشی از کتاب پنجم دینکرد را که شامل شرح زندگانی زردشت است و نیز کتاب هفتم و کتاب نهم را به انگلیسی ترجمه کرده است.

موله^۵ نیز همان بخش از دینکرد پنجم و همه دینکرد هفتم را در کتاب افسانه زندگی زردشت آوانویسی و به فرانسه ترجمه کرده است. همین نویسنده بخشهای مربوط به زندگی زردشت را از دینکرد نهم در کتاب دیگر خود به نام آیین، اسطوره و گیهان شناسی در ایران باستان آوانویسی و ترجمه کرده است. مؤلفان کتاب کنونی (ژاله آموزگار - احمد تفضلی) متن ویراسته دینکرد پنجم را با آوانویسی و ترجمه فارسی و فرانسه و واژه‌نامه آماده چاپ کرده‌اند.

نیبرگ^۶ بخشهایی از کتاب دینکرد هفتم را در جلد اول کتاب راهنمای پهلوی

1) Sanjana

2) Madan

3) Dresden

4) West

5) Mole

6) Nyberg

آورده است و در جلد دوم این کتاب در بارهٔ واژه‌های آن توضیح داده است. مؤلفان نیز امیدوارند که متن ویراسته شدهٔ دینکرد هفتم را با آوانویسی و ترجمه و واژه‌نامه در دسترس علاقمندان قرار دهند.

گزیده‌های زادشپَرَم. این کتاب مجموعه‌ای است که آنرا زادشپَرَم پسر جوانِ جَم یا گُشَن جَم در قرن سوم هجری / نهم میلادی تألیف کرده است و دارای چهار بخش در سی و پنج فصل است. موضوع بخش دوم کتاب که شامل بخشهای ۴ تا ۲۸ است مربوط به دین می‌باشد و زندگینامهٔ زردشت ضمن مطالب مربوط به دین نقل شده است و با آنچه در دینکرد هفتم آمده است، در کلیات مطابقت دارد. یکی از نسخه‌های خطی کتاب که در کتابخانهٔ سلطنتی کپنهاگ است، به صورت عکسی چاپ شده است. وست نیز آن را به انگلیسی ترجمه کرده است. انکلساریا^۱ متن پهلوی کتاب را بر اساس سه نسخه مقابله و همراه با ترجمهٔ انگلیسی چاپ کرده است. موله^۲ بخشهای مربوط به زندگی زردشت را در کتاب آیین، اسطوره و گیهان‌شناسی در ایران باستان، به فرانسه ترجمه کرده است. مهرداد بهار نیز این بخشها را در کتاب اساطیر ایران و پژوهشی در اساطیر ایران به فارسی برگردانده است. همهٔ کتاب‌گزیده‌های زادشپَرَم را محمدتقی راشد محصل به فارسی ترجمه کرده است.

روایات پهلوی کتابی است که گردآورندهٔ آن معلوم نیست و احتمالاً متعلق به قرن چهارم هجری / دهم میلادی می‌باشد. این کتاب شامل مطالب گوناگون آیینی و اساطیری مربوط به دین زردشتی است و ۶۵ فصل دارد. برای گردآوری مطالب آن از کتابهای اوستا و دیگر کتابهای پهلوی استفاده شده است. فصل ۴۷ و ۴۸ آن مربوط به داستان زردشت و گشتاسب است.

1) Anklesaria

2) Molé

متن کامل را دابار^۱ تصحیح انتقادی و چاپ کرده است. فصلهای مربوط به زندگی زردشت را موله در کتاب افسانه زندگی زردشت آوانویسی و به فرانسه ترجمه کرده است. همه کتاب را مهشید میرفخرایی به فارسی برگردانده است.

وَجَرُّ كَرْدِ دینی. این کتاب متنی بر ساخته در قرن نوزدهم میلادی است و نسخه‌ای از آن را پشوتن سنجانا چاپ کرده ولی منتشر نشده و تنها تعدادی از نسخه‌های چاپی آن در دسترس است که تنها منبع برای شناخت این نوشته به شمار می‌رود. تاریخ تألیف و مؤلف آن ناشناخته هستند. زندگی زردشت در این کتاب از زبان میدیوماه پسر عم و شاگرد او نقل می‌شود و معجزات زندگی پیامبر را در بردارد. سبک نگارش پهلوی این کتاب نشان دهنده متأخر بودن متن است، زیرا واژه‌های دساتیری در آن دیده می‌شود و در بسیاری از موارد ساختمان دستوری آن مانند زبان فارسی است.

زراشت نامه. این کتاب رابه عنوان اثری از زردشت بهرام پژدو، شاعر قرن هفتم هجری/ سیزدهم میلادی می‌دانسته‌اند. وست و رزنبرگ^۲ نیز این موضوع را تأیید کرده‌اند ولی رمپیس^۳ با دلایلی به این نتیجه می‌رسد که این کتاب اثری از سالهای پیش از ۳۴۷ یزدگردی است و احتمالاً بین سالهای ۹۷۰ تا ۹۷۸ میلادی نوشته شده است و سراینده آن شخصی به نام کیکاووس پسر کیخسرو، پسر دارا است و عنوان اصلی کتاب مولود زردشت بوده و زردشت بهرام فقط آن را رو نویسی کرده است. به هر حال زبان فارسی این اثر به صورت کنونی نمی‌تواند متعلق به قرن چهارم هجری باشد.

رزنبرگ این کتاب را در سال ۱۹۰۴ با ترجمه فرانسه و شرح احوال زردشت

- 1) Dhabhar
- 2) Rosenberg
- 3) Rempis

بهرام پژدو، به عنوان سراینده آن منتشر کرده و نسخه چاپی محمد دبیرسیاقی در سال ۱۳۴۸ ه. ش. براین اساس است.

ملل و نحل. این کتاب اثر ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن احمد شهرستانی متوفی در سال ۵۴۸/۹ ه. ق. است. این کتاب از معروفترین نوشته‌ها در باره فرقه‌های مختلف است و در آن علاوه بر فرقه‌های اسلامی از دینها و فرقه‌های پیش از اسلام مانند زردشتی، زروانی، مانوی، مزدکی و غیره نیز مطالب جالب توجه و مهمی آمده است. کتاب بارها چاپ شده ولی چاپ انتقادی آن از محمد بدران است که ناقص مانده است.

کتاب ملل و نحل را در قرن نهم هجری افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی به فارسی درآورده است.

www.adabestanekave.com

www.adabestanekave.com

چکیده‌ای از زندگانی اساطیری زردشت

زردشت همانند آدمیان دیگر از سه عنصر اصلی تشکیل شده است: فرّه، فروهر و جوهر تن. فره یا خُره همان موهبت ایزدی است که تجلی ظاهری آن نور است. همراهی آن با مردمان موجب نیکبختی و جدایی آن از آنان سبب بدبختی است. فروهر^۱ روح پاسبان آدمی است، پیش از تولد وجود دارد و پس از مرگ نیز باقی می‌ماند و در صورتی که بازماندگان برای او قربانی کنند و هدیه تقدیم دارند، خشنود می‌گردد و از خسانواده حمایت می‌کند. جوهر تن صورت مادی یا جسم آدمی است، آفرینش هر کدام از این عناصر تشکیل‌دهنده زردشت به گونه‌ای اساطیری توصیف شده است.

فره زردشت از ازل جزئی از اورمزد بوده و در پیش او قرار داشته است تا بعدها در هنگام مقدر با عناصر دیگر ترکیب شود.^۲ فروهر او در پایان سه هزاره اول از دوران دوازده هزار ساله جهان^۳ همراه با دیگر آفریدگان «مینویی» آفریده

(۱) در ایران باستان *fravarti* (اوستا *fravaši*) در اصل در مورد ارواح در گذشته «قهرمانان» به کار می‌رفته است و بعدها در مورد مؤمنان تعمیم یافته است.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۲ به بعد، گزیده‌های زادسپرم، فصل پنجم.

(۳) عمر جهان در سنتهای زردشتی ۱۲ هزار سال است. در سه هزار سال نخست، اورمزد

شد. به روایت دینکرد،^۱ امشاسپندان زردشت را به صورت «مینوی» آفریدند و فروهر او را که دارای دهان و زبان سخنگو و دارای سری گرد بود، در میان او نهادند. اورمزد جوهر تن او را نیز در عالم «مینو» آفرید تا آن را بعداً از طریق باد و ابر و باران به گیاهان منتقل کند و سپس از طریق شیر گاوانی که در میان آن گیاهان چرا کرده‌اند، وارد تن پدر و مادرش شود.^۲

عناصر زردشت در این صورت «مینوی» یا مثالی همچنان باقی می‌مانند تا زمانی که او باید به صورت انسان واقعی به جهان آید. بدین منظور باید این سه عنصر با هم ترکیب شوند. فره او از پیش اورمزد به روشنی بی‌پایان^۳ و از آنجا به خورشید و از خورشید به ماه و از ماه به ستارگان و از ستارگان به آتشی که در خانه زویش، مادرِ مادرِ زردشت وزن فراهم‌روان می‌سوخت، پیوست. و این در لحظه‌ای بود که زویش^۴، دوغدو مادر زردشت را به دنیا می‌آورد. داخل شدن فره در وجود دوغدو درخشندگی خاصی بدو بخشید، به گونه‌ای که در خانه‌ای که او زاده شد، مانند آن بود که آتش به خودی خود می‌سوخت. این نور همچنان با دوغدو تا زمان زایش زردشت همراه بود. اهل ده زویش از آن آتشی که

→ آفریدگان را به صورت «مینوی» (نامرئی، نامحسوس، غیرمادی) می‌آفریند. در پایان این دوره اهریمن قصد تجاوز به قلمرو اورمزد را می‌کند. اما باز پس رانده می‌شود و به مدت سه هزار سال بیهوش و بی‌فعالیت می‌ماند. اورمزد در این سه هزار سال که سه هزار سال دوم از دوران جهان است، موجودات را به صورت «گیتی» (مرئی و محسوس و مادی) می‌آفریند. در پایان این دوران اهریمن حمله می‌کند و دوران آمیزش نیکی و بدی، یعنی جهان کنونی آغاز می‌گردد و شش هزار سال دوام می‌یابد. زردشت در میانه این دوران یعنی در آغاز چهارمین سه هزاره ظهور می‌کند.

(۱) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بندهای ۱۵ به بعد.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بندهای ۳۶ به بعد.

(۳) روشنی بی‌پایان بالاترین جایگاه بهشت است.

بدون هیمة می سوخت و همه جا را روشن می کرد، در شگفت شدند و به نزد پیشگوی ده رفتند. دیوان نیز برای دشمنی با آن فره سه آفت را که عبارت بودند از زمستان و بیماری و دشمنان ستمگر بر آن دختر فرو فرستادند و در اندیشه اهل ده افکندند که این دختر جادوگراست و اهل ده را به دشمنی او برانگیختند و توصیه کردند تا از آن ده بیرون شود. اصرار پدر در مخالفت با این نسبت جادوگری مؤثر نیفتاد و گوی‌ها و کَرَب‌ها^۱ بر اثر تحریک دیوان به اعتقاد خود در بیرون کردن دختر از آن ده پابرجا بودند. سرانجام فراهیم‌روان^۲ به القای ایزدان، به دوغدو دستور داد که از ده بیرون شود و به نزد پتیریترسب^۳ پدر دودمان رود. وی در همان دهی می‌زیست که در آن خاندان سپیتمان، یعنی خاندان پدری زردشت اقامت داشتند. این ده را گگ‌یاراغ^۴ نام داشته است و در دوره ساسانی جای آن را در نزدیکی دریاچه چیچست (اورمیه) در آذربایجان دانسته‌اند.

برای انتقال فروهر او از عالم «مینو» به این جهان، امشاسپندان ساقه‌ای از گیاه مقدس هوم ساختند به بالای مردی و فروهر زردشت را به درون آن بردند. سپس آن را از آن روشنی بی‌پایان برداشتند و بر کوه اساطیری آسَنَوَنَد^۵ که جای آن در منابع ما آذربایجان ذکر شده است، نهادند. سیصد و سی سال مانده به پایان سه‌هزاره سوم جهان، دو تن از امشاسپندان، بهمن و اردیبهشت، به شکل موجودات

(۱) گوی‌ها و کَرَب‌ها، روحانیون و فرمانروایان ناحیه بودند که بعدها پس از تولد و به پیامبری رسیدن زردشت، با عقاید نو او به مخالفت برخاستند.

(۲) فراهیم‌روان (Frāhim Ruwān) شوهر زوییش و پدر مادر زردشت.

(۳) پتیریترسب در پهلوی پتیریترسپ (Patiritarasp) نام پدر پدر زردشت.

(۴) این روستا ظاهراً در اصل در شرق ایران بوده و ارتباطی با شهر ری نداشته است.

(۵) جای این کوه و دیگر جایهای ذکر شده در اسطوره زندگی زردشت، در شرق ایران قرار داشته است. اما بعدها که دین زردشتی به غرب ایران رسید، کوشش روحانیان بر این بود که این جاها را با مکانهای شناخته شده در آذربایجان منطبق کنند. از این رو، کوه اسنوند را با سبلان یکی شمرده‌اند.

این جهانی در آمدند و به جایی که دو مرغ برای جفت گیری نشسته بودند و هفت سال پیش از آن، مارها بچه‌های آنان را خورده بودند، رسیدند. به دل مرغان انداختند که به دنبال هوم روانه شوند. مرغان دو سر آن هوم را گرفتند و آن را در آشیانه خویش نهادند. تقدس هوم و بودن فروهر زردشت در میان آن سبب شد که مارها نتوانند از درخت بالا روند و به بچه مرغان دست یابند. ساقه هوم با آن درخت پیوند خورد و همیشه تازه و سرسبز در بالای آن درخت در حال رویش بود.

دوغدو با پوروشسب، پسر پتیریترسب پیوندناشویی بست. این دو به یک خاندان که همان خاندان سپیتمان باشد تعلق داشتند. در واقع این ازدواج، پیوندی «درون خاندانی» بود. آنگاه بهمن و اردیبهشت با هم به نزد پوروشسب آمدند و در دل او انداختند که آن ساقه هوم را با خود ببرد. پوروشسب به سوی رود اساطیری دایتی^۱ که شاخه هوم در کنار آن رسته بود، رفت. درخت چنان بلند بود که گمان برد، برای دستیابی به هوم، باید آن را ببرد. اما معجزه به یاری او شتافت. هوم از بالای درخت تا به میان آن فرود آمد. پوروشسب که آیین پرستش را به جای آورده بود، هوم را برید و آن را به نزد همسر خود دوغدو برد و بدو سپرد تا هنگام کاربرد آن فرا رسد.

اما جوهر تن او را اورمزد از نزد خویش به سوی باد و از باد به سوی ابر به حرکت در آورد و به صورت آب، قطره قطره، بر زمین فرو فرستاد. در پی آن، انواع گوناگون گیاهان از زمین رویدند، پوروشسب شش گاو سفید زرد گوش را به سوی آن گیاهان روانه کرد. دو گاو که هنوز نزاییده بودند، به گونه‌ای معجزه آمیز شیردار شدند. بدین گونه جوهر تن زردشت که در آن گیاهان بود با شیر آن گاوان آمیخته گشت. دوغدو به خواست پوروشسب دیگر چهارگوشی را بر گرفت و شیر گاوان را در آن دوشید و آن را به ستون بزرگی در آویخت. جوهر تن

(۱) دایتی یا داییتی رودخانه‌ای اساطیری در شرق ایران است که بعدها آن را بارودخانه ای در آذربایجان، احتمالاً سفیدرود، یکی دانسته‌اند.

زردشت در آن شیر بود. در این هنگام، دیوان که خطر را احساس کرده بودند، گرد هم آمدند و سردهسته دیوان به آنان خبر داد که زردشت به وجود می آید و پرسید که کدامیک از آنان می پذیرد که زردشت را که هنوز به صورت انسان واقعی در نیامده است، نابود کند. دیوی به نام چشمگگ که مسبب زلزله و گردباد است پذیرفت که او را از میان بردارد. شهر و ده را ویران کرد، درختان را درهم شکست، اما ایزدان نگذاشتند که ستون بزرگی را که دیگ در آن بود، بشکنند.

پوروشسب ساقه هومی را که فروهر زردشت در آن بود و آن را بریده و به دوغدو سپرده بود، بازگرفت. آن را کویید و با آن شیر گاو که جوهر تن زردشت در آن بود آمیخت و بدین گونه فروهر و جوهر تن زردشت با هم یکی شدند. پوروشسب و دوغدو این شیر آمیخته به هوم را نوشیدند. در اینجا بود که فره که در تن دوغدو بود، با فروهر و گوهر تن زردشت یکجا بهم پیوستند، و از هم آغوشی آنان که علی رغم مخالفت دیوان انجام گرفت، نطفه زردشت در زهدان مادر بسته شد. دیوان که از این کار ناخشنود بودند، بر آن شدند که او را در شکم مادر نابود کنند. دوغدو را به تب تند و درد آزار دهنده ای دچار کردند. دوغدو خواست پیش پزشکان جادوگر^۱ ده برود، اما ایزدان او را از این کار بازداشتند و بدو توصیه کردند تا دست بر شویدوهیزم بر گیرد و روغن گاو و بوی خوش هر آتش بنهد و روغن را بر شکم بمالد و بر آن بوی خوش بسوزاند و در بستر بیمار مدتها او و فرزندش از بیماری رهایی یابند. دوغدو چنین کرد.

خبر تولد زردشت از پیش اعلام شده بود. گاو یکتا آفریده^۲ در برابر حمله اهریمن بانگ بر آورده بود که زردشت سپیتمان خواهد آمد و انتقام او را خواهد

(۱) در گزیده های زادسپرم، فصل هشتم، سردهسته جادوگران «سترگگ» نامیده شده است.

(۲) پیش نمونه حیوانات مفید که در آغاز خلقت همزمان با گیومرت، نمونه نخستین بشر آفریده شد و همه حیوانات مفید از نطفه او به وجود آمدند.

گرفت. جم و فریدون و برخی مردم فرزانه نیز آمدن زردشت را پیشگویی کرده بودند و حتی گاو معجزه‌گر دوران کاووس نیز از آمدن زردشت خبر داده بود.^۱ حال هنگام آن فرا رسیده بود.

سه روز به تولد زردشت مانده، خانه پوروشسب را نور فرا گرفته بود و از همه خانه نور می‌تافت. بزرگان ده گمان بردند که ده آتش گرفته است. به هراس افتادند و گریز اختیار کردند، اما در بازگشت دریافتند که به هیچ‌جای ده آتش نیفتاده است، بلکه در خانه پوروشسب مرد شکوه‌مندی زاده شده و این روشنی از فره اوست. در لحظه تولد او نیروهای زندگی بخش و مرگ آور به ستیز برخاستند. در این زمان آردویسور^۲ سر و شانه او، آشی خوب^۳ بر و پشت او و مینوی رادی^۴ سینه و رودگان او و ایزد دین پهلوی و فره کیانی سینه وی را لمس می‌کردند^۵ به روایتی تولد او در روز خرداد (روز ششم) ماه فروردین بوده است.^۶ به هنگام تولد خندید.^۷ در گزیده‌های زادسپرم علت خنده زردشت چنین توجیه شده است^۸ که در هنگام تولد او اهریمن، سپاهی از دیوان را برای نابودیش فرستاد و ایزدان به کمک فره که چون آتشی درخشان بود، به مقابله دیوان پرداختند. اهریمن که خود را در حال شکست دید، دیو آکومن (= اندیشه بد) را گسیل کرد، و او رمزد به مقابله

(۱) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بندهای ۶۱ تا ۶۷.

(۲) ایزد آردویسور یا ناهید، ایزد بانوی آبها.

(۳) آهریشونگ = آشی خوب، ایزد بانوی برکت و ثروت.

(۴) بخشندگی.

(۵) دینکرد، نهم، فصل بیست و چهار (ورشت مانسر نَسک، فصل اول، بند ۳ به بعد).

(۶) وچکرکرد دینی، بند ۶. بسیاری از حوادث مهم در این روز اتفاق افتاده یا خواهد افتاد.

نک به رساله پهلوی ماه فروردین روز خرداد.

(۷) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۲؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل هشتم، بند ۱۵، (ذاتشت نامه،

ب ۱۸۷، جیهانی به روایت شهرستانی، ملل و نحل، ص ۵۸۸.

(۸) گزیده‌های زادسپرم، فصل هشتم، بند ۸ به بعد.

او بهمن (= اندیشه نیک) را فرستاد. بهمن در اندیشه زردشت درآمد و با آن در آمیخت. چون بهمن «مینویی» شادی آفرین است، زردشت، هنگام تولد خندید. چون به جهان چشم می‌گشود، هفت جبهی^۱ یا هفت جادوگر^۲ پیرامون او گرد آمده بودند که از تولد معجزه‌آمیز او ترسیدند. در این هنگام پوروشسب به دیدن جادوگری به نام دُورَسرو^۳ که نامی‌ترین جادوگران آن‌ده بود رفت و او را برای دیدن زردشت و تولد معجزه‌آمیز فرزند خویش به خانه آورد. آن جادوگر از دیدن زردشت، رنجه شد و خواست تا سر نرم او را بادست بفشارد و او را بکشد. بر اثر معجزه ایزدان، دست آن نابکار بر جای خشک شد.^۴ به روایت زادسپرم این شخص یکی از گرپان^۵ و یکی از پنج برادری بود که دشمن زردشت بودند.^۶

دُورَسرو گرپ‌ذهن پدر را آشفته کرد و او را از تولد معجزه‌آمیز و غیر عادی زردشت ترسانید و او را برانگیخت که به تباهی فرزند رضایت دهد.^۷ دُورَسرو به پدر گفت که برای نابودی کودک هیزم فراوانی گرد آورند و آتش روشن کنند و او را در آن آتش بسوزانند. به دستور او چنین کردند، اما به روایت دینکرد^۸ آتش در هیزم نگرفت، و به روایت زادسپرم^۹ و ذراتشت‌نامه^۹ آتش او را نسوزانید. دوغدو مادر زردشت شتافت و فرزند را برگرفت و به جای امنی برد.

(۱) جبهی زن بدکار جادوگر، دینکرد، هفتم، فصل ۳، بند ۲.

(۲) گزیده‌های زادسپرم، فصل هشتم، بند ۱۶، ذراتشت‌نامه، ب ۱۸۳.

(۳) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۴ به بعد. در ذراتشت‌نامه، ب ۲۵۱ به بعد، وی دوراسرون نام دارد و شاه‌جادوگران است.

(۴) گزیده‌های زادسپرم، فصل دهم.

(۵) گزیده‌های زادسپرم، فصل نهم.

(۶) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۷ به بعد. گزیده‌های زادسپرم، فصل دهم، بند ۵.

(۷) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۹ و ۱۰.

(۸) گزیده‌های زادسپرم، فصل دهم، بند ۸.

(۹) ذراتشت‌نامه، بیت ۲۲۵ به بعد.

بار دیگر به تحریک و توصیهٔ دُورَسَرُو، کودك را بر گذر گلهٔ گاوان نهادند تا او را لگدمال کنند و از میان بردارند. اما گاو بزرگ شاختاری که در پیش‌همهٔ گاوان حرکت می‌کرد، چون کودك را دید، در برابر او ایستاد و نگذاشت که گاوان از روی او بگذرند. مادر او را بر گرفت و به جای امنی برد.^۱

بار سوم باز به تحریک و توصیهٔ دُورَسَرُو کودك را بر گذر گلهٔ اسبانی که به آبشخور می‌رفتند، نهادند و اسبان را بر او تازانیدند. اما اسب ستمبرسُم زردگوشی که پیشرو اسبان بود، از او پاسبانی کرد و به زردشت آسیبی نرسید.^۲

بار چهارم او را به لانهٔ ماده‌گرگی که بچه‌های او کشته شده بودند، نهادند تا گرگ سزرسد و بچه‌های خود را کشته یابد و به کین‌خواهی، زردشت را بدرد. اما به‌خواست ایزدان، معجزه‌ای روی داد. پوزهٔ گرگ خشك شد.^۳ سروش و بهمن می‌ش بزرگی آوردند تا کودك را سراسر شب شیر دهد و بدین گونه آسیبی بدو نرسد. بامداد روز بعد مادر او را زنده یافت و او را بر گرفت و گفت که دیگر هرگز او را از دست نخواهد داد.^۴

دُورَسَرُو که از توطئه‌های خود سودی بر نگرفته بود، با جادوگران دیگر به آن ده آمده همه در کار او فرو نگریستند، برادروریش کَرپ که از داناترین جادوگران بود، خود در کار او فرو ماند و به پوروشسب و دیگران گفت که این کودك دارای برتریهای فراوان است و پیشگویی کرد که بهمن امشاسپند به این جهان می‌آید و او را به هم‌سخنی اورمزد می‌برد و دین او به هفت کشور می‌رسد و دیوان در زیر

(۱) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بندهای ۱۱ و ۱۲؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل دهم، بند ۶؛ ذراتشت‌نامه، بیت ۲۳۸ به بعد.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بندهای ۱۳ و ۱۴؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل دهم، بند ۷.

(۳) به روایت گزیده‌های زادسپرم، گرگ در بیست و چهار قدمی برجای خشك شد.

(۴) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۱۵ به بعد؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل ۹؛ ذراتشت‌نامه، بیت ۲۸۲ به بعد.

زمین پنهان می‌شوند و سپس از کشتن او اظهار ناتوانی کرد^۱.

زردشت هفت ساله بود که دُورَسرو کَرپ و برادرُوریش کَرپ برای دیدن زردشت به ده پوروشسب رفتند. در راه زردشت را دیدند که در کوی باکودکان سرگرم بازی بود. بر آن شدند که اندیشهٔ او را تباه کنند و ترس به دل او بیفکنند. کودکان دیگر را هراسان کردند، اما در دل زردشت راهی نیافتند.^۲

پدر و مادر زردشت که در فرزند خود حالات و رفتاری جدا از کودکان دیگر می‌دیدند، بر آن شدند که به چاره‌جویی پردازند. پدر زردشت به نزد برادر-وریش کَرپ^۳ رفت و از او خواست که فرزند بیمارش را شفا بخشد. آن جادوگر جامی بر گرفت و در آن ادرار کرد و خواست که زردشت آن را بنوشد بدان نیت که با این کار، زردشت طبیعت آن کَرپ‌ها را بیابد. اما زردشت از این کار سر باز زد و جام را واژگون کرد.

سپس دُورَسرو کَرپ و برادرُوریش کَرپ به خانهٔ پوروشسب برای اجرای مراسم دینی وارد شدند. پوروشسب دلوی از شیر اسب آماده کرد و از دُورَسرو که روحانی نام‌آوری بود خواست تا بر شیر دعا بخواند، زردشت به مخالفت

(۱) دینکرد، هفتم، فصل سوم بند ۲۰ به بعد؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل دهم، بند ۱۷ به بعد؛ ذراتشت‌نامه بیت ۳۳۰ به بعد. بعد از این داستان در ذراتشت‌نامه، بیت ۳۵۱ به بعد، افسانه‌ای آمده است که در منابع دیگر وجود ندارد. بر طبق آن شخصی به نام بُرزین کروس به خانهٔ پوروشسب آمد و از او خواست که زردشت را به‌وی بسیاردا تا او را چون فرزند شایسته‌ای پرورد. پوروشسب فرزند را تا هفت سالگی بدو سپرد و او زردشت را پرورش داد. پلینی نیز اشاره‌ای به مرئی زردشت دارد. نک به‌جکسن، ذراتشت، ص ۲۹ و تعلیقات، شمارهٔ ۵، بند ۵.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۳۲ و ۳۳. با تغییراتی در جزئیات: ذراتشت‌نامه بیت ۳۶۰ به بعد.

(۳) در متن گزیده‌های زادسپرم، فصل یازده، بند ۴ به بعد، «یکی از پنج برادر کَرپ» آمده است.

برخواست و ادعا کرد که خواندن دعا بر عهده اوست. چون این مجادله ادامه یافت، زردشت با پا دلو شیر را وارونه کرد.^۱ دُورَسَرَو از این گستاخی و از این که نتوانسته بود سهمی را که خاص روحانی اجراء کننده مراسم دینی است به دست آورد، به خشم آمد و به زردشت گفت که: «بر تو چشم بد اندازم». زردشت همین پاسخ را به دُورَسَرَو داد. آن روحانی جادوگر سه بار بر اثر دعایی که زردشت خواند، بیهوش فرو افتاد و سرانجام برخاست و درخواست کرد که اسب او را به گردونه بیندند، سپس از آن ده خارج شد. در راه که می رفت دردی او را گرفت، پهلویش شکست و پاهایش از ران بگسست و آنگاه بر جای فرو مرد، و بعد فرزندان او و فرزندان فرزندانش مردند و بدین طریق نسل او منقطع شد.^۲

از پانزده سالگی تا سی سالگی، دوران کمال اندیشه و فضل و پارسایی زردشت است. به روایت زادسپرم او دو برادر بزرگتر و دو برادر کوچکتر از خود داشت و خود فرزند میانی از پنج پسر پوروشسب بود.^۳ هنگامی که زردشت پانزده ساله شد که بنا بر سن زردشتی سن بلوغ و تمیز است، فرزندان پوروشسب از پدر سهم خواستند، او به راهنمایی بهمن امشاسپند، از میان جامه ها، گستی را برگزید و بر کمر بست.^۴

در این فاصله زمانی، اشاره کوتاهی به همسرگزینی او شده است.^۵

(۱) گزیده های زادسپرم، فصل یازده و دوازده. این بخش در دینکرد هفتم نیامده است. در ذراقت نامه بیت ۳۷۱ به بعد آمده است که زردشت بیمار شد و برادرش برای درمان او معجونی فراهم آورد.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۳۴ به بعد؛ گزیده های زادسپرم، فصل دوازده. همین مطلب با تغییراتی در جزئیات در ذراقت نامه، بیت ۳۸۷ به بعد آمده است.

(۳) گزیده های زادسپرم، فصل نه بند ۳ به بعد.

(۴) گزیده های زادسپرم، فصل سیزده.

(۵) گزیده های زادسپرم، فصل هیجده، ضمناً در گزیده های زادسپرم فصل بیست و پنج، بند ۱۵ از دو دختر او به نامهای فرین و سریت سخن به میان می آید. در متنهاي مورد استفاده ما راجع به خانواده خود زردشت صحبت چندانی نمی شود.

معجزه دیگری در این روزگاران از او ظاهر شد، و آن هنگامی بود که میخواست به همراه مردان و زنان، پیر و جوان و کودکان از رودخانه‌ای پر آب و سبزرنگ بگذرد. گذشتن از آب برای آنان دشوار بود، اما زردشت بامعجزه توانست آنان را همچو پلی از رودخانه عبور دهد.^۱

در سی سالگی زردشت در جشن «بهار بود» یا جشن بهاری که زمان آن چهل و پنج روز بعد از پایان اسفندماه بود شرکت جست. این جشن اولین گاهنبار از گاهنبارهای ششگانه است. در راه حرکت به سوی جشن زار به خواب رفت و در خواب دید که مردم جهان سازوبرگ جشن را به سوی شمال نگاه داشته بودند، و مردم روی به شمال آورده‌اند و در پیش همه می‌دیوماه پسر آراستای برادر پوروشسب بود. اینان به نزد زردشت می‌آمدند و زردشت آن را نشانه این دانست که می‌دیوماه نخستین کسی خواهد بود که به وی بگردد.^۲

پس از برگزاری مراسم دینی «بهار بود» برای به جای آوردن نیایش به کنار رودخانه دایستی رفت تا برای تهیه شیرۀ گیاه هوم، از آنجا آب بردارد. چندبار در آب داخل شد. چون چهارمین بار از آب بیرون آمد، مردی را دید که از طرف جنوب به سوی او می‌آمد و او بهمن امشاسپند بود، قامتی داشت به اندازه سه مرد که قد هر یک به اندازه یک نیزه باشد. بهمن شاخه سفیدی در دست داشت که نماد دین بود. در اینجا میان بهمن و زردشت گفتگوهایی انجام گرفت. آنگاه هر دو با هم، بهمن پیش و زردشت پس، به سوی اورمزد و انجمن امشاسپندان روانه شدند.^۳ در طول ده سال، یعنی تا چهل سالگی، زردشت هفت بار با اورمزد و

۱) گزیده‌های زادسپرم، فصل چهارده، زداشت نامه، بیت ۴۴۱ به بعد.

۲) گزیده‌های زادسپرم، فصل بیست، زداشت نامه، بیت ۴۵۵ به بعد.

۳) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۵۱ به بعد؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل بیست و یک؛

زداشت نامه ب ۴۸۳ به بعد.

امشاسپندان گفتگو داشت. نمونه‌ای از پرسش و پاسخهای زردشت با اورمزد و امشاسپندان و فرمانهایی که از آنان دریافت داشته است، در کتابهای گزیده‌های زادسپرم^۱ دینکرد^۲، ذراتشت‌نامه^۳ و در روایت جیهانی^۴ آمده است.

پس از آنکه اورمزد اسرار دین را بر او آشکار کرد، زردشت متحمل چند نوع آزمایش دینی (= وَر) شد: از آتش گذشت، روی گداخته بر سینه او ریختند و شکم او دریده شد، اما آسیبی ندید.^۵

دو سال پس از نخستین هم‌سخنی، اورمزد بدو فرمان داد که پیامبری دین مزدیسنی و رسالت خود را اعلام دارد. اما روحانیان و جادو-پزشکان و فرمانروایان ناحیه به دشمنی با او برخاستند و برای نابودی او به تسکاپو افتادند. زردشت یکی از تورانیان به نام اوروایتادینگ^۶ را به دین خواند و از سوی اورمزد بدو وعده داد که در صورت پذیرش دین، قدرت او افزون شود و در غیر این صورت شایسته مرگ خواهد شد. با این همه، او نپذیرفت و به عقوبت گرفتار آمد.^۷ زردشت از یکی دیگر از فرمانروایان محلی که ویسندویشت^۸ نام داشت و دشمن ایزدان بود، درخواست کمک کرد. ویسندویشت درخواست او را رد کرد و به عقوبت آن بیش از سه شب زنده نماند. در هوا معلق شد و مردمان به نظاره ایستادند.

۱) گزیده‌های زادسپرم، فصل بیست و دو و بیست و سه.

۲) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۲ به بعد.

۳) ذراتشت‌نامه، ب ۵۲۴ به بعد.

۴) به روایت شهرستانی، ملل و نحل، ص ۶۰۱ به بعد.

۵) دینکرد، هفتم، فصل پنجم، بند ۴ به بعد. گزیده‌های زادسپرم، فصل بیست و دو، بند ۱۰

به بعد ذراتشت‌نامه، ب ۵۶۷ به بعد.

6) Urwāitādeng

۷) دینکرد، هفتم فصل چهارم، بند ۶ به بعد.

8) Waedwoišt

پرنندگان گوشت او را خوردند و استخوانهایش بر زمین افتاد.^۱

اهریمن که از پیشرفت کار زردشت نگران بود، دیوان را در جایگاه خویش در شمال گرد آورد و به آنان فرمان داد که برای نابودی زردشت بتازند. دو دیو بزرگ بر او حمله ور شدند. زردشت دعای معروف آهونور را خواند و دیوان بهت زده به جای خویش باز گشتند و به اهریمن اعتراض کردند که: «تو دستوری می دهی که امکان انجام دادنش نیست». و از ترس اثر دعای آهونور که همچون سنگی به بزرگی خانه‌ای بود همه به زیر زمین گریختند و دیگر بر زمین آشکار نشدند.^۲

اهریمن دست از توطئه نکشید. ماده دیوی را به صورت زنی زیبا برای اغوای زردشت فرستاد. او رمزد پیش از آن در این باره به زردشت هشدار داده بود. ماده دیو خود را سپندارمَد، ایزبانوی زیبای زمین معرفی کرد. زردشت که زیبایی سپندارمَد را به کمال دیده بود، دانست که فریبی در کار است. می دانست که دیوان از جلو زیبا و از پس زشت اند. از این رو، از آن ماده دیو خواست که روی برگرداند. چون روی برگردانید، دید که جانوران موذی و خزندگان از تن او آویزان بودند. زردشت بار دیگر دعای آهونور خواند و ماده دیو از نظر ناپدید شد.^۳

در این زمان که زردشت چهل ساله بود، برای تبلیغ دین به دربار گشتاسب روانه

(۱) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۲۱ به بعد؛ جیهانی به روایت شهرستانی در ملل و نحل، ص ۶۵۷. در روایت اخیر او روایت دنگ و ویدویشت هر دو بدین سرنوشت گرفتار آمدند.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۳۶ به بعد. این روایت در اوستا، یشت ۱۷ بند ۲۵، و ندیداد ۱۹، بند ۴ آمده است.

(۳) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۵۷ به بعد، (زادشت نامه، ب ۷۲۶ به بعد. این کتاب در گاه گشتاسب را در بلخ ذکر کرده است.

شد و او را به دین اورمزد خواند. ورود زردشت به دربیار گشتاسب با توصیفی خاص آمده است: سحر گاهان زردشت سقف کاخ گشتاسب را شکافت و داخل شد با خود سه چیز داشت: ۲۱ قَسْک، اوستا، آتش بُرزین مهر و شاخهٔ سروی. آتش را در دست گشتاسب و جاماسب و اسفندیار نهاد ولی آتش آنها را نسوزاند. سرو را در زمین کاشت و فوراً برگهایش روید و از میان برگها نوشته‌ای آشکار شد خطاب به گشتاسب که دین را بپذیرد. درباریان و جادو-پزشکان به مخالفت با عقاید او برخاستند.^۲ با اینکه گشتاسب بر آن بود که عقاید زردشت را خود بشنود اما درباریان که از نفوذ کلام زردشت در گشتاسب بیم داشتند دست به توطئه‌ای زدند. به روایتی^۳ استخوان مرده در انبان او نهادند تا تهمت جادوگری و پیروی از آیینی غیر معمول بر او زنند. به روایتی دیگر^۴ برای زردشت مناظره‌ای با حکیمان تدارک دیدند و چون زردشت از مناظره پیروز به درآمد و پیامبری خود را اعلام داشت و آن را بر شاه عرضه کرد و شاه هواخواه او شد، دشمنان نهانی در خانهٔ زردشت داخل شدند و اجزاء مردهٔ انسان و حیوان را در خانه و در لابه‌لای بستر او جای دادند و برای دیدن آنچه توطئه کرده بودند، گشتاسب را به خانهٔ پیامبر بردند تا او را در نزد گشتاسب رسوا کنند. شاه فریب بدخواهان را خورد و زردشت را به زندان افکند.

گشتاسب را اسب‌سیناهی بود شید نام. ناگهان دست و پای او فلج شد. گویی که در شکمش فرو رفته بودند. پزشکان دربار، در درمان او فرو ماندند. در زندان خبر به زردشت رسید و او به شاه اطلاع داد که اگر او را از زندان آزاد سازند می‌تواند اسب را بهبود بخشد و برای این کار چهار شرط گذاشت: گشتاسب دین او

(۱) وجرکرد دینی، بند ۱۷.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۶۶ به بعد.

(۳) دوایات پهلوی، پرسش ۴۷ بند ۵ به بعد.

(۴) ذراتشت‌نامه، ب ۷۴۱ به بعد.

را پذیرد، اسفندیار حامی دین باشد، هوتوس همسر گشتاسب و مادر اسفندیار به دین بگردد و توطئه گران رسوا و مجازات شوند. گشتاسب شرایط را پذیرفت و زردشت با نیایش به درگاه اورمزد اسب را شفا داد.^۱

پس از آن زردشت در مناظرات پیوسته پیروز می شد، از جمله مباحثه او بود با فرزندگان بابلی که در بعضی از روایات بدان اشاره شده است.^۲

برای اینکه ایمان گشتاسب در دین استوار شود و به تبلیغ آن پردازد، اورمزد بهمن و اردیبهشت و آتش^۳ را به صورت موجوداتی مادی به خانه گشتاسب فرستاد. گشتاسب نخست گمان برد که آنان سواران ارجاستاند که به خانه او فرود آمده اند اما هنگامی که لب به سخن گشودند، دانست که فرستادگان اورمزداند. ایزد آتش به گشتاسب گفت اگر پرستش اورمزد و ایزدان را پذیری و دست از پرستش دیوان برداری، فرمانروایی طولانی و زندگی دراز و ثروت و پسری همچون پشوتن^۴ خواهی یافت. اگر نپذیری به کرکسها فرمان دهیم که گوشت ترا بخورند و استخوانهایت بر زمین افتد.^۵ گشتاسب با این همه، از توس ارجاسب در پذیرفتن دین تردید داشت. اورمزد ایزد نریوسنگ را به نزد

(۱) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷۵؛ (ذاتشت نامه، ب ۹۴۲ به بعد. روایت جیهانی، ملل و نحل، ص ۵۹۱.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷۴؛ دینکرد، پنجم، فصل ۲، بند ۹.

(۳) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷۴؛ دینکرد، پنجم، فصل دوم، بند ۹. درگزیده های زادسپهر، فصل بیست و چهار، از این آتش به نام آتش بُرزین مهر نام برده شده است و در ذاتشت نامه ب ۱۱۲۹ به بعد از چهارسوار سبزپوش به نامهای بهمن و اردیبهشت، آذر خُراد و آذر گُشنسب یاد شده است. صفت «سبزپوش» احتمالاً تحت تأثیر سنتهای اسلامی است.

(۴) پشوتن از جاودانان زردشتی است و در پایان جهان به کمک سوشیانس می آید.

(۵) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۸۲؛ (روایات پهلوی، پرسش ۴۷، بند ۱۳ به بعد.

اردیبهشت امشاسپند فرستاد ، تا اردیبهشت به نزد گشتاسب آید و معجون را بدو بنوشاند تا آینده بر او روشن شود. گشتاسب در عالم خلسه و شهود پیروزی خویش را بر ارجاسب بدید . چون از این حال بیرون آمد ، زن خسویش هوتوس را خواند و از او خواست که زردشت را به دربار فرا خواند تا زردشت تعالیم دینی را به او بیاموزد^۱. ذراتش نامه روایتی را در این میان به مناسبتی می گنجاند. به این ترتیب که گشتاسب پس از اقرار به دین از زردشت چهار چیز آرزو کرد، نخست اینکه بداند در آن جهان جای او کجاست؟ دوم اینکه روین تن شود، سوم اینکه در جهان از همه چیز آگاه باشد و چهارم اینکه عمر جاودانه داشته باشد. زردشت بدو گفت که داشتن همه آنها برای او به تنهایی میسر نیست. این چهار آرزو را باید برای چهار نفر درخواست کرد. گشتاسب آگاهی از موقعیت خود در جهان مینوی را برای خویش درخواست کرد؛ زردشت «درونی»^۲ آماده ساخت و در آن می و بوی^۳ و شیر و انار نهاد. چون گشتاسب می را نوشید بیهوش شد و سه روز به خواب رفت. روانش به مینو رفت و جایگاه خویش را دید. و چون از خواب برخاست به هوتوس گفت زردشت را فرا خواند تا به او تعلیمات دینی دهد. «بوی» به جاماسب رسید و بر اثر آن همه دانشها بر او آشکار شد. پشوتن شیر نوشید و بیمر گگ و جاودانه شد. دانه ای انار به اسفندیار رسید و روین تن شد^۴.

(۱) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۸۴ به بعد؛ (وایات پهلوی، پرسش ۴۷ بند ۱۵ به بعد،
 (۲) درون یکی از آیینهای دینی است که در طی آن بر نان و گوشت و شیر... دعا خوانده می شود.

(۳) بوی در پهلوی و روایات زردشتی به دو معنی است: یکی به معنی عطر و بوی خوش و دیگری به معنی «دریافت». در اینجا اینها می به کار رفته است. در وچرگرددینی، بند ۱۸، به جای بوی، گل آمده است.

(۴) ذراتش نامه، بیت ۱۱۶۲ به بعد.

دیو خشم خبر گرویدن گشتاسب را به دین زردشت به ارجاسب رسانید و بدو خبر داد که پس از آن دیگر بر ایرانیان چیره نخواهد شد. ارجاسب بر آشفت و می نوشید و در عالم مستی خیونان را بر ایرانیان برانگیخت.^۱ شرح ستیز ارجاسب با گشتاسب در روایات مورد استفاده ما نیامده است اما در رساله پهلوی یادگار زبیران و در شاهنامه فردوسی گزارش آنرا می توان دید.

زردشت در ۷۷ سالگی در گذشت. وفات او در روز خور (یعنی روز یازدهم) ماه دی بود.^۲ روایات ما در باره چگونگی مرگ او خاموش اند. در منابع دیگر آمده است که وی را تور برادرش (یا برادروریش) به قتل رسانید.

www.adabestanekave.com

(۱) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۸۷ به بعد.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل پنجم، بند ۱؛ گزیده های زادسپرم، فصل بیست و پنج، بند ۵.

www.adabestanekave.com

بخش نخست

۱

دینکرد هفتم

*نیایش بر زردشت سپیتمان^۱ که فرَوَهَر^۲ او مقدس است.

۴۴ اکنون دربارهٔ وَرَج^۳ و فَرَه و معجزهٔ سپیتمان زردشت که فروهرش ستوده باد، پیامبر دین مزدیسنی^۴، برترین آفریدگان، و اینکه چگونه در جهان ظهور کرد، نوشته می‌شود. در اینجا ده باب بنابر آگاهی از اوستا، دین برحق اورمزد، بیان گردیده است^۵: ۴۵ دربارهٔ آنچه پیش از زایش آن فره‌مند از مادر ۴۶ و دربارهٔ آنچه از هنگام زایش آن ورجاوند^۶ تا به هنگام هم‌سخنی او با اورمزد رخ داد؛ ۴۷ و دربارهٔ آنچه از زمان هم‌سخنی او (با اورمزد) تا هنگامی که در جهان به پیامبریش ایمان آوردند^۷، و کی گشتاسب بلندپایه دین او را پذیرفت؛ ۴۸ و دربارهٔ

* مطابق چاپ مدن ص ۶۰۰ تا ۶۴۶، شماره گذاریها براساس ترجمهٔ وست و موله است.

(۱) نام خانوادگی زردشت.

(۲) نك به قبل ص ۳۷.

(۳) نیروی معجزه‌آمیز.

(۴) دین مزداپرستی، دین زردشتی.

(۵) تحت اللفظی: به پیدایی آمد.

(۶) دارندهٔ نیروی معجزه‌آمیز.

(۷) تحت اللفظی: پیامبریش در جهان مورد اعتقاد قرار گرفت.

آنچه پس از آن رخ داد، تا هنگامی که روان پاکش به جهان برین بالا رفت ۴۹ و آنچه سپس در فرمانروایی رام شاه^۱ کی گشتاسب (روی داد) ۵۰ و آنچه از آن پس تا فرمانروایی ایرانیان (روی داد)، ۵۱ و آنچه پس از آن تا پایان هزاره زردشت تا رسیدن اوشیدر^۲ ۵۲ و آنچه پس از آن تا پایان هزاره اوشیدر و رسیدن اوشیدرماه^۳ ۵۳ و آنچه پس از آن تا پایان هزاره اوشیدرماه و رسیدن سوشیانس^۴ و آنچه در هنگام رسیدن پیروزگر سودمند (= سوشیانس) و فرسنگرد^۳ شگفت و تنِ پسین^۴ روی دهد. خلاصه‌ای جداگانه از هر کدام.

www.adabestanekave.com

(۱) رام شاه لقب گشتاسب است به معنی شاهی که آرامش می بخشد.

(۲) اوشیدر یا هوشیدر و اوشیدرماه یا هوشیدرماه و سوشیانس یا سوشانس سه موعود زردشتی هستند. اوشیدر، هزار سال پس از زردشت یعنی در هزاره یازدهم و اوشیدرماه، هزار سال پس از اوشیدر، در هزاره دوازدهم و سوشیانس در پایان همین هزاره یعنی در آخر جهان ظهور می کنند.

(۳) کامل سازی جهان به صورتی که در آغاز آفرینش، پیش از حمله اهریمن، بوده است.

(۴) تنی که در پایان جهان، موجودات با آن برانگیخته می شوند و همیشه در آن می مانند.

۱ در بارهٔ معجزاتی که پیش از زاده شدن آن فرخ‌ترین زادگان از مادر، ظاهر گشت.

۲ این نیز پیداست^۱ که: آفریدگار فره زردشت را از طریق مادرِ مادر^۲ به زردشت منتقل کرد. چون از اورمزد فرمان رسید و آن فره از «مینو»^۳ به «گیتی»^۴ و به سوی مادرِ مادرِ زردشت آمد،^۳ معجزهٔ بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد، چنانکه دین^۵ گوید که: چون اورمزد آفرینش زردشت را مقدر کرد، آن فره برای

(۱) تحت اللفظی: یکی (این) پیداست. این عبارت یا عبارتهای «این نیز پیداست که»، «یکی این که» و مانند آنها، به این مفهوم است که آنچه نقل شده، از کتاب اوستا یا ترجمه و تفسیر (زَند) اوستا است.

(۲) متن مادِ پشت. نیبرگ، راهنمای پهلوی، دوم ص ۱۳۵، آن را به معنی «مادر بزرگ مادری، مادرِ مادر» گرفته و مولد، افسانهٔ زردشت، ص ۱۵، آن را «زهدان» معنی کرده است.

(۳) مینو: عالم نامحسوس و نامرئی.

(۴) گیتی: عالم محسوس و مرئی.

(۵) در این گونه موارد فاعل فعل اورمزد است و منظور از دین، کتاب اوستا و روایات دینی است.

آفرینش زردشت، از پیش اورمزد به روشنی بی‌پایان^۱ فرود آمد و از روشنی بی‌پایان به‌خورشید و از خورشید به‌ماه و از ماه به‌ستارگان و از ستارگان به‌آتش که درخانه زویش^۲ بود و از آن آتش، به‌زویش، زن فراهیم روان^۳ رسید. چون آن دختر که مادر زردشت بود، زاده شد، ۴ روشنی از او به‌میان زمین و آسمان بالا رفت. آنگاه بر مردم راگ^۴ این پرسش پیدا شد - یعنی گفتند^۵ - که: «در ده زویش، زن فراهیم روان، آتشی به‌خودی‌خود می‌سوزد، - یعنی آن را هیمه‌ای به‌کار نیاید» - ۵ آنگاه نزد پیشگو رفتند و برای او شرح دادند - یعنی گفتند که: «پرفره‌ی جهان مادی از فره تن اوست - یعنی همه‌ی خویشکاری^۶ از این تن رواج یابد.»

(۱) بالاترین مرتبه‌ی آسمان در طبقه‌بندی چهارگانه ایران باستان: ستاره پایه، ماه پایه، خورشید پایه و روشنی بی‌پایان. نک به احمد تفضلی، ترجمه‌ی مینوی‌خرد، ص ۹۹ به بعد.

(۲) Zoiš نام مادرِ مادرِ زردشت.

(۳) Frāhim-ruwān پدرِ مادرِ زردشت.

(۴) کلمه‌ای که ما آن را مردم راگ ترجمه کرده‌ایم، در متن با کلمه‌ی پیشین به صورت swl³kyk آمده است. مولد، همان کتاب، ۱۵ و ۱۸۵ آن را «بدون اینکه جایی باقی گذاشته باشد» معنی کرده و آن را با کلمه‌ی سوراخ مرتبط دانسته است. نیبرگ، همان کتاب، دوم، ۳۳، آن را asūrāyīk خوانده و آسوریان معنی کرده است. به نظر ما آنچه در متن آمده دو واژه است. واژه‌ی نخست هزوارش eg به معنی «پس، آنگاه» و واژه‌ی دوم راگیگ (rāgīg) است منسوب به راگ. راگ یا راغ نام روستای سپیتمان است. همین کلمه که در بند ۹ همین فصل به صورت آراگ تصحیف شده، روستای سپیتمان و در زادسپرم، فصل دهم، بند ۱۵. (به صورت راغ) روستای زردشت به شمار آمده است. راگ یا راغ ظاهراً صورت پهلوی همان کلمه‌ی رَغا (Raghā) در اوستاست که جایی در شرق ایران بوده است. بعدها آن را با کلمه‌ی Raga در فارسی باستان که همان ری است، یکی دانسته‌اند. کلمه‌ی راگ در موارد دیگر نیز در دینکرد به کار رفته است: فصل دوم، بند ۵۱، فصل سوم بند ۱۹ و ۳۹: و زادسپرم، فصل دهم، بند ۱۴.

(۵) کلمات و جملاتی که در متن میان دو خط قرار داده شده، تفسیر و توضیح‌اند.

(۶) خویشکاری به معنی وظیفه است و فره را در متنهای پهلوی با خویشکاری یکی گرفته‌اند.

۶ (در دین) پیدا است که چون دیوان از آن فره آسیب می‌دیدند، به دشمنی با آن دختر سه آفت^۱ به آن ده بردند: زمستان، سیز^۲ و دشمنان ستمگر، و بر اندیشه مردم ده افکندند که این گزند از جادوگری این دختر به ده رسید تا مردم ده به سبب آن جادوگری، با آن دختر به دشمنی برخاستند و برای بیرون کردن او از آن ده با پدر و مادر او به جدال سخت پرداختند.

۷ پدر آن دختر با دلایل بسیار درباره نسبت ناروای جادوگری بدو، به مردم ده چنین گفت: «چون این دختر در خانه من زاده شد، همه درخشش او روشنی آشکار آن آتشی (را که در خانه من بود) به پس راند - یعنی از همه (آتشها) روشنی را برگرفت^۳. در شب تاریک^۴ چون این دختر در اندرونی‌ترین جای خانه که در آن آتشی نیست، بنشیند و در سرای آتش بلند برافروزند، بر اثر نوری که از تن او می‌تابد، آنجا که آن دختر بنشیند، روشن‌تر از جایی است که در آن آتش بلند افروزند. چنین دختر فره‌مندی جادوگر نیست.»

۹ گوی‌ها و گرپهای^۴ ده بر اثر تحریک دیوان قانع نشدند و پدر به آن دختر فرمود که نزد پتیریترسب^۵، پدر دودمان، در ده سپیتمان که بالای روستای راگ^۶ بود، برود. دختر فرمان پدر را پذیرفت. ۱۰ در برابر آن آشوبی که دیوان از روی بدبختی^۷ برای تبعید آن دختر برپا کردند، ایزدان بانیروی معجزه‌آمیز چنین چار و جویی

(۱) در متن هین (hēn) که در اصل بمعنی سپاه دشمن و مجازاً بمعنی آفت است.

(۲) سیز یا سیج: بیماریهای خطرناک و کشنده و توسعاً: بلا.

(۳) تحت اللفظی: بیرون آورد.

(۴) گوی‌ها فرمانروایان مخالف زردشت و گرپها روحانیان مخالف او بوده‌اند.

(۵) Patiritarasp پدر پدر زردشت. چنانکه از متن برمی‌آید، وی بزرگ دودمانی بوده

است که خانواده مادری و پدری زردشت هر دو بدان تعلق داشته‌اند.

(۶) نام این روستا در متن به صورت ʔlʔk (اراک) آمده است، مولد، ۱۶، آن را آراک

و نیبرگ، دوم، ۹۶ آن را هراک، هرای (هرات) خوانده است. نک بد بند ۴ همین فصل.

(۷) تحت اللفظی: به بدفرگی، به سبب نداشتن فره.

کردند که پدر، آن دختر را به خانه پتیریترسب، پدر پوروشسب، بفرستد تا به زنی پوروشسب، پدر زردشت، درآید.

۱۱ این نیز (در دین) پیدا است که: در آن هنگام که آن دختر به آن دودمان می‌رفت، در بالاترین جای در ده سپیتمان ایستاد و به اندیشه فرورفت^۱، و معجزه بزرگی بر او هویدا شد، چنانکه دین گوید: چنین شد که آنان (= ایزدان) بر او بانگ زدند: «از نزد آنان، به آن ده برو، دهی که بلندتر و وسیع‌تر است^۲، در آنجا که برای یاری تو گوسفند^۳ زنده را پیش از همه باهم به حرکت درمی‌آورند^۴، به آن ده خدا آفریده سودبخش^۵». ۱۲ آنگاه آن دختر ایستاد و به اندیشه فرورفت: «باید اندیشید، مرا چنین می‌نماید که باید این گفتار را به کار برم، آن گونه که پدرم به من فرمود.» ۱۳ آنگاه دختر از ایشان دست بگشست و به آن ده که ده پتیریترسب بود، رفت و آن فره به پوروشسب، پسر پتیریترسب، رسید.

۱۴ این نیز پیدا است که: آفریدگار اورمزد فروهر زردشت را به گونه‌ای معجز آمیز، از طریق هوم^۵ به پدر و مادرش منتقل کرد.

۱۵ این را نیز دین گوید که: هنگامی که هزاره سوم به پایان رسید^۶، در پایان سه هزار ساله دوران «مینوی»، در پایان دوره‌ای که هنوز متجاوز (= اهریمن) نیامده بود (یعنی) پس از قراردادن آفریدگان در دوران «مینوی» و پیش از رسیدن

(۱) تحت اللفظی: نگرید.

(۲) تحت اللفظی: درازتر بدبالا و فراخ‌تر بدپهنا باشد.

(۳) گوسفند در اینجا و در موارد مشابه در پهلوی به معنی مطلق چهارپای مفید مانند گاو و گوسفند و غیره است.

(۴) منظور این است که این ده، ده ثروت‌سندی است که گله و رمة فراوان دارد.

(۵) هوم گیاه مقدسی است که شیره فشرده آن در آیین‌های دینی زردشتی جای برجسته‌ای دارد. نك به شناخت اساطیر ایران، ۵۵.

(۶) منظور پایان سه هزاره اول از دوران دوازده هزار ساله جهان است که موجودات در عالم «مینو» (عالم نامحسوس و نامرئی) قرار داشتند. نك به قبل، ص ۳۷.

دروچ^۱، آن زمان امشاسپندان زردشت را ساختند و فروهر او را که دارای دهان و دارای زبان و سخنگو بود و سر گرد^۲ داشت، در میان او نهادند. ۱۶ آنگاه زردشت سه هزار سال به گونه‌ای که با چشم دیدنی بود، به همان هیئت امشاسپندان متجلی بود - یعنی مانند امشاسپندی بود.

۱۷ چون پایان هزاره سوم شد، پس از ساخته شدن زردشت و پیش از فرو فرستادن او به گیتی، در (پایان) سه هزار ساله دوران «گیتی»^۳، در پایان دوره‌ای که هنوز متجاوز نیامده بود، آن زمان اورمزد با بهمن و اردیبهشت^۴ به گفتگو پرداخت: «آیا مادرش را دیده‌اید تا زردشت را (دراو) بیافرینم؟» ۱۸ اردیبهشت پاسخ گفت که: «تو، ای مقدس، از این آگاهی، تو که ما امشاسپندان را آفریده‌ای می‌دانی که ما زردشت را می‌آفرینیم. تو، ای اورمزد، ای مینوی^۵ مقدس، جایی را تعیین کن، چه آن را تو می‌دانی.»

۱۹ آنگاه اورمزد با بهمن، اردیبهشت، شهریور، اسپندارمد، خرداد و مرداد گفتگو کرد: «فرو فرستادن زردشت به جهان مادی، در حالی که دارای دهان و دارای زبان و سخنگوست به نظر من پسندیده نیست. ۲۰ اگر زردشت را در حالی که دارای دهان و دارای زبان و سخنگوست و سر گرد دارد به جهان مادی فرو فرستیم،

(۱) دروچ به معنی دیو و در اینجا منظور اهریمن است، و منظور از آمدن متجاوز، نخستین حمله اهریمن در پایان سه هزار سال اول آفرینش است.

(۲) قرائت *gird-wagdagan* «دارای سر گرد» از ییلی (Bailey) است در یادنامه هیننگ، ۲۹.

(۳) منظور سه هزار ساله دوم از چهار سه هزاره (= دوازده هزار سال) عمر جهان است که در طی آن پیش‌نمونه مخلوقات به صورت «گیتی» (مادی، مرئی، محسوس) آفریده شدند.

(۴) نخستین و دومین امشاسپند از شش امشاسپند که نامشان در بند ۱۹ می‌آید. نک بدشناخت اساطیر ایران، ۱۲ و ۷۱ به بعد.

(۵) مینو: روح، وجود نامرئی و نامحسوس.

آنان (= مردمان) دربارهٔ این مرد مقدس می‌گویند که: «پیداتخمه^۱» است. ما او را در آب، در زمین، در گیاه و در گوسفند می‌سازیم، ۲۱ و او را آنجا به ده پوروشسب می‌بریم که برای زردشت از دو سو تخمهٔ نیک قائل شوند: از میان امشاسپندان نژاد او به نریوسنگ^۲ می‌رسد و از میان مردمان به جم^۳.»

۲۲ آنگاه امشاسپندان ساقه‌ای از هوم ساختند به بالای مردی، خوش‌رنگ‌تر (از همه) - یعنی تروتازه -؛ فروهر زردشت را به درون آن ساقه بردند و آنرا از آنجا، از روشنی بی‌پایان، برداشتند و بر کوه آسنوند^۴ نهادند. ۲۳ آنرا آشکارا بدان حوالی بردند، و در آنجا دیواری برپا کردند و بالا بردند. همیشه هوم دارای دهان بود - یعنی خواستنی^۵ بود -، و همیشه از آن آب می‌تراوید - یعنی تر بود. ۲۴ چون از سه هزار سال دوران «گیتی^۶»، زمانی که تجاوز اهریمن انجام

(۱) یعنی مانند مردم دیگر تخمهٔ او معلوم است و بادپگران فرقی ندارد و انسان‌عادی است.
(۲) نریوسنگ ایزدی است که نماد مردانگی و پیام‌آور اورمزد است. وی جزء شش امشاسپند نیست، ولی اینجا همراه با امشاسپندان، با این عنوان آمده است. ایزد بهرام و سروش نیز گاهی امشاسپند نامیده شده‌اند.

(۳) جمشید.

(۴) Asnawand کوه اساطیری پربرفی در ناحیهٔ دریاچهٔ چیچست (در منابع پهلوی اورمیه) که جای آن در منابع پهلوی آذربایجان دانسته شده، و آمده است که آتش‌گشنسب (یکی از سه آتشکدهٔ مهم زمان ساسانی) بر بالای آن نهاده شده بود.

(۵) در پهلوی دهان‌اومند (دارای دهان) ترجمهٔ کلمه‌ای اوستایی است که اصل آن را نمی‌دانیم و مفسر پهلوی آن را ابایشنیگ (abāyešnīg) به معنی «خواستنی» تفسیر کرده است.

(۶) ظاهراً منظور از «گیتی» دوران فعلی جهان است، یعنی سه هزارهٔ سوم و منظور از تجاوز اهریمن، حملهٔ او در آغاز این سه هزاره است که با آن، دوران اختلاط نیکی و بدی آغاز شد.

گرفت، سیصد و سی سال باقی بود^۱، بهمن و اردیبهشت به دیدار هم شتافتند^۲ و به شکل موجودات مادی درآمدند، و به جایی که دو مرغ برای جفت گیری نشسته بودند و هفت سال پیش مارها بچه‌هایشان را خورده بودند، فراز آمدند. ۲۵ بهمن و اردیبهشت به اندیشه آنها درآمدند و آن مرغان باهم به گفتگو پرداختند که: «باید پیش برویم و آن هوم را بخوایم.» ۲۶ بدین گونه آن مرغان به دیدار هم شتافتند و آن هوم را خواستند. يك سر هوم را که به اندازه دو آرش^۳ بود، یکی از آن دو با هر دو پا گرفت و آن مرغ دیگر سر دیگر را، و آن هوم را بردند و بر آن درخت در آشیانه خویش نهادند. ۲۷ مارها بر بچه مرغان جستند - یعنی (به سوی آنان) رفتند. آنگاه فروهر زردشت پیش رفت و آن مارها نیز تا شاخه‌های آن درخت بالا رفتند. فروهر زردشت بر دهانشان زد و مارها افتادند و مردند، (ولی) آنهایی که در سوراخ بودند، از نظر نطفه (برای ادامه نسل) این نوع جانور لازم بودند. ۲۸ آن هوم در آن درخت پیوند خورد و در نوک آن درخت، آنجا که آشیانه مرغان بود، همیشه تازه و زرگون^۴ در حال رویش بود.

۲۹ پس از آن که مادر زردشت به زنی پوروشسب درآمد، بهمن و اردیبهشت به دیدار هم آمدند، و آنجا در چراگاه (خاندان) سپیتمان نزد پوروشسب فراز آمدند و به دل آنان^۵ انداختند که آن هوم را با خود ببرند. ۳۰ آنگاه پوروشسب به

(۱) یعنی سیصد و سی سال مانده به پایان سه هزاره سوم آفرینش. نمی‌دانیم مفهوم رقم سیصد و سی چیست. درگزیده‌های زادسپرم، فصل چهارم، بنده آمده است که نام زردشت سیصدسال پیش از هم سخنی او با اورمزد، در زمین اعلام شده بود.

(۲) تحت اللفظی: «به فرازی به هم آراستند» که ظاهراً ترجمه تحت اللفظی عبارتی اوستایی است.

(۳) در متن arāšn در فارسی آرش (به فتح الف و را) اندازه‌ای است از آرنج تا سرانگشتان.

(۴) سرسبز.

(۵) یعنی پدر و مادر زردشت.

مینو کامگی - یعنی آن گونه که مینوان^۱ میخواستند - ، و با سود مینوی - یعنی آن گونه که برای مینوان همیشه سود داشت - ، به سوی آب دایتی^۲ فراز رفت و در آن بالا^۳ آن هوم را در آن زمان که بر آن درخت در آشیانه رسته بود، دید. ۳۱ آنگاه پوروشسب اندیشید که: «باید بروم و چون به آن هوم در آن بالا، دست نمی یابم، باید آن درخت را ببرم، زیرا آن هوم متفاوت از دیگر هوم های اورمزدی، تروتازه می نماید^۴ - یعنی نیکی چیزی که از توست، بهتر است^۵». ۳۲ آنگاه پوروشسب فراز رفت و جامه ها و کیسه چرمی^۶ خویش را بر شست. در اینجا معجزه بزرگی بر پوروشسب ظاهر شد.

۳۳ در این باره (دین) گوید که: همین که پوروشسب جامه ها را بر شست، هوم از بالاترین بخش^۷ درخت تا به میان درخت فرود آمد، زیرا میخواست که پوروشسب آن را ببرد. ۳۴ آنگاه پوروشسب پس از آن که جامه را شست، به سوی آن هوم رفت و همه آن را برید و همه آن را به همراه خود برد، مانند کسی که فرزند گرامی دوسه ساله را در حالی که او را آرام نگاه می دارد همراه خود می برد، و از آن احساس شادی کرد. ۳۵ پوروشسب آن هوم ها را پیش زن بزرگ^۸ خود

(۱) یعنی موجودات مینوی مانند اورمزد و ایزدان و امشاسپندان.

(۲) آب دایتی یا رودخانه دایتی (Dāiti) که معمولاً در پهلوی وهرود: (رود خوب) و وه دایتی (دایتی خوب) نامیده می شود، یکی از دو رود بزرگ اساطیری است.

(۳) در متن هزوارش «چه» به جای abar (بر) به کار رفته است.

(۴) یعنی این هوم از جهت تروتازگی با هوم های دیگر تفاوت دارد.

(۵) یا: زیبایی چیزها از طریق تو خوب است (مولد). این جمله تفسیر، و خطاب به اورمزد است.

(۶) در اینجا ظاهراً منظور انبانی پوستی است که در آن لوازم (به اصطلاح امروز آلات) مربوط به آیین دینی معروف به یزش (یسنا) را در آن می نهادند.

(۷) تحت اللفظی: بالاترین ثلث درخت.

(۸) تحت اللفظی: مه.

برد و بدو گفت که: «تو، ای دوغدو، این هومها را نگاهدار تا هنگام کاربرد آنها
برسد.»

۳۶ این نیز پیداست که: آفریدگار گوهر تن^۱ زردشت را از طریق آب و گیاه
به تن پدر و مادرش > منتقل کرد، و هنگامی که فرمان داد، آن گوهر تن زردشت
به تن پدر و مادرش رسید <^۲، و معجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد. ۳۷
چنانکه دین گوید: چون اورمزد آفرینش زردشت را مقدر کرد، گوهر تن او - یعنی
آفرینش زردشت - از پیش اورمزد به سوی باد، و از باد به سوی ابر حرکت کرد.
۳۸ آنگاه ابر آنرا به صورت آب، نو به نو، قطره قطره، کامل و گرم، برای شادی
گوسفندان و مردمان پایین برد، در حالی که به اندازه نطفه دو گاو و رزا در گردش
بود. بر اثر آن، گیاهان به صورت انواع گوناگون رستند، در حالی که در آن زمان
گیاهان دیگر پژمرده یا خشک بودند. گوهر زردشت از آن آب به آن گیاهان آمد.

۳۹ این نیز پیداست که: برای این که گوهر زردشت به پدر و مادرش برسد،
به ترغیب امشاسپندان، پوروشسب شش گاو سفید زردگوش را به سوی آن گیاهان
روانه کرد. ۴۰ در این هنگام معجزه بزرگی، چنانکه دین گوید، آشکار شد: دو
گاوی که هنوز نزاییده بودند شیردار شدند و گوهر زردشت از گیاه به آن گاوها
رسید و در شیر گاوها آمیخته شد. ۴۱ پوروشسب آن گاوها را روانه کرد و به دوغدو
گفت که: «ای دوغدو، این دو گاوی که هنوز نزاییده اند، شیردار شدند. این گاوها
را بدوش که از آنها به جهان مادی، به گونه ای، فره می رسد.» ۴۲ دوغدو برخاست
و دیگری را که چهارگوش بودن ویژگی آن بود، بر گرفت و شیر گاوان را دوشید
و آنها بدو شیر دادند. آن شیر را <به ستون> بزرگ آویخت.^۳ گوهر زردشت

(۱) منظور از گوهر یا جوهر تن، مایه جسم مادی زردشت است.

(۲) این بخش از متن اصلی افتاده است و به قرینه افزوده شد.

(۳) عبارت را به قیاس بند ۴۵ ترجمه کردیم. کلمه ستون (احتمالاً تنه درخت) از متن افتاده
است. اگر کلمه مه (بزرگ) به کلمه MY' (آب) تصحیح شود، جمله را می توان چنین
ترجمه کرد: آب بدان افزود.

۴۳ یکی (از معجزات) در هنگام ستیز دشمن برای نابود کردن و بی اثر کردن آن شیر، آشکار شد، چنانکه در دین گوید که: سپس در آن زمان، دیوان گرد هم آمدند، و دیوان دیو^۱ چنین گفت که: «ای دیوان، از هر سو^۲ نابود می شوید (زیرا) آن خوردنی آفریده شد - یعنی ساخته و نهاده شد - که در آن، آن مرد، که آشو زردشت است، به وجود می آید. کدام یک از شما می پذیرد که او را از میان ببرید، اکنون که هنوز انسان نیست؟^۳ - یعنی (اکنون) نابود کردن او آسان تر است.»

۴۴ چشمگک^۴ نادان گفت که: «من می پذیرم که او را نابود کنم.» ۴۵ آن نادان با صد و پنجاه دیو که به شکل چشمگک^۵ بودند، رفت و هم ده و هم شهر را ویران کرد، هم درختان را شکست و هم پیاله^۶ را، (ولی) آن ستون بزرگ^۷ را که (آن دیگک) در آن بود نشکست - یعنی از آن کار بازداشته شد.

۴۶ پیدا است که: آنگاه، پوروشسب آن هوم را از دوغدو بازخواست و آن را کوبید و با آن شیر گاو که گوهرتن زردشت در آن آمده بود، آمیخت. در اینجا فروهر زردشت و گوهرتن او یکی شدند. ۴۷ این نیز پیدا است که: چون آن هوم و شیر با یکدیگر آمیخته گشت و به نام اورمزد تقدیس شد، پوروشسب و دوغدو آن را نوشیدند و اینجا بود که فره و فروهر و گوهرتن زردشت در پدر و مادر او به هم

(۱) رئیس دیوان یعنی اهریمن.

(۲) معنی تحت اللفظی چنین است: از این طرف و از سوی بالا.

(۳) منظور این است که هنوز به صورت انسان واقعی در نیامده است.

(۴) Čišmag دیوی است که موجب زلزله و گردباد می شود. نک به بندهش، ۱۸۵ س ۹.

(۵) در متن «دیوان چشمگک کرپان». مولد و نیبرگک آن را دیوان از نوع چشمگک و کرپها گرفتند. بد نظر ما چشمگک کرپان (čišmag-kirbān) به معنی «دارای هیئت و شکل چشمگک» است، یعنی دیوان هم شکل چشمگک.

(۶) منظور جامی است که شیر در آن بود.

(۷) یعنی تنه درخت.

پیوستند. ۴۸ و معجزه بزرگی بر هردو ایشان آشکار شد، بنا بر آنچه دین گوید :
 آنگاه، هردو نخست برای فرزندخواهی باهم خوابیدند، و دیوان بر آنان با گفتار
 بد و از روی تباهکاری خروشیدند که: «ای پوروشسب چنین کاری را چرامی کنی؟»
 و با این گفتار پوروشسب و دوغدو مانند مردم شرمزده^۱ برخاستند. ۴۹ دیگر بار
 باهم خوابیدند و دیوان بر آنان با گفتار بد خروشیدند و با این (گفتار) مانند مردم
 شرمزده برخاستند. ۵۰ بار سوم به فرزندخواهی با هم خوابیدند، و دیوان بر آنان
 با گفتار بد خروشیدند، و با آن (گفتار) مانند مردم شرمزده برخاستند، ۵۱ و با هم
 سخن گفتند و بدان کار پرداختند و باهم در آمیختند - یعنی همدیگر را در آغوش
 گرفتند: «از هم آغوشی باز نایستیم، همان گونه که راگ و نوذر به هم نمی رسند.»^۲
 ۵۲ آنگاه آن مرد، یعنی آشوزردشت، به وجود آمد و اینجا بود که گوهرتن و فروهر
 و فره زردشت در زهدان مادر باهم یکی شدند.

۵۳ این نیز پیداست که : پس از به وجود آمدن زردشت در زهدان مادر،
 دیوان از نو، سخت در نابود کردن او در شکم مادر کوشیدند. با تندترین تب و
 درد آزاردهنده او را بیمار کردند تا برای بهبود خود از پزشکان جادوگر چاردخواهی
 کرد. ۵۴ اینجا بود که معجزه بزرگی آشکار شد، چنانکه دین گوید. چنین شد که
 آنان (= ایزدان) از بالا، از سوی اورمزد و امشاسپندان براو بانگ بردند که: «ای
 زنی که می روی، مبادا آنجا روی، (زیرا) از این بلایی که تو را به آن دچار کرده اند،
 با جادو پزشکی بهبود نمی یابی. دست فرازشوی، با دست همزم بگیر و برای آن
 کودک گوشت و روغن گاو ببر، برای او آنها را بر آتش ببر و برای او آنها را
 بر آتش بتاب^۳ و برای او به بستر بخواب تا تندرست شوی.» ۵۵ آنگاه آن دختر

(۱) تحت اللفظی: مردمی که شرم دارند.

(۲) ظاهراً مثلی بوده است. منظور این است که همان گونه که رسیدن دو ده راگ و نوذر به هم
 ناشدنی است، خودداری ما نیز از این کار نشدنی است. جای این دو ده معلوم نیست.

در مورد راگ نك به فصل دوم، بند ۲.

(۳) داغ کن.

دست فزازشست و چنین کرد و چون (آنرا) خورد، تندرست شد.

۵۶ (معجزه) دیگری بر بسیار کسان آشکار شد: هنگامی که سه روز به زایش زردشت مانده بود (نور از خانه می تابید) به مانند خورشید به هنگام بر آمدن که نخست فروغش گسترده می شود و آنگاه تنش هویدا می گردد. چنانکه در دین گوید: چنین بود که در سه شب آخر هنگامی که زردشت در زهدان بود - یعنی سه روز مانده بود تا زردشت زاده شود - آن ده پوروشسب کاملاً روشن بود. ۵۷ آنگاه اسب سالاران^۱ و چهارپاسالاران خاندان سپیتمان در هنگام گریز گفتند که: «ده پوروشسب که در هر سوراخ آن آتش روشن شده است، خراب خواهد شد.» ۵۸ بعد در بازگشت گفتند که: «ده پوروشسب نابود نشده و به هیچ سوراخی آتش نیفتاده است. در آنجا، در آن خانه، مرد شکوه مندی زاده شده است.»

۵۹ و نیز یکی از معجزات این بود که: خبر معجزه زایش آن مرد بزرگ فره از گفته جم و دیگر ورجاوندان که از سوی ایزدان الهام یافته بودند، منتشر شده بود. ۶۰ به گونه ای که جم به دیوان گفته بود که: «اینجا آشو زردشت پاک زاده شود که به شما دیوان در برابر آنچه کرده اید ناکامی دهد - یعنی شما را بیچاره کند - شما را بی فعالیت کند و به شما ناکامی دهد - یعنی شما برای خویش نمی توانید چیزی بخواهید و کسی برای شما چیزی نمی خواهد.» ۶۱ پیدا است که: خبر زایش زردشت و پیامبری او نه تنها از سوی ورجاوندانی چون جم و فریدون و مردم فرزانه بسیار اعلام شده بود، بلکه ایزدان آن را به زبان گوسفندان^۲ نیز جاری کردند و در جهان گسترده تا آنان نیز بر پیامبریش گواه باشند.

۶۲ چنین پیدا است که: در فرمانروایی کاووس گاوی بود که نیروی معجزه آمیزی^۳ از ایزدان به تنش رسیده بود. هرگاه ایرانیان و تورانیان با هم درباره مرز

(۱) صاحبان اسب.

(۲) چهارپایان مفید مانند گاو و گوسفند و غیره.

(۳) متن: ورج.

پیکار (= دعوا) داشتند، آن گاو را می آوردند و او مرز میان ایران و توران را درست باز می نمود، ۶۳ و از آنجا که هر گاه ایرانیان علیه تورانیان دادخواهی می کردند، تورانیان در پیکار دروغ‌زن می شدند^۱ و پیوسته با آن مرز‌نمایی گاو، محکوم می گشتند و از ایرانیان به آنان آسیب می رسید، از آن رو بر کاووس رشک بردند که چنین چیز شگفتی دارد و بر آن شدند تا آن گاو را بزنند و تباه کنند و به جادوگری و پری‌گری^۲ اندیشه کاووس را درباره آن گاو آشفته کردند و او جنگجویی به نام سُریت^۳ را فرمود که آن گاو را بکشد. آن مرد برای نابودی آن گاو آمد. ۶۴ در اینجا معجزه بزرگی پیدا گشت، چنانکه دین گوید که: آن گاو به آوای بلند گفت که: «مرا مکش، ای سُریت هفتم^۴، (اگر چنین کنی) آن کسی که در جهان بیش از همه خواهان راستی است، کین این رمه‌ها را خواهد خواست، زردشت برسد و بد کردن تو را در دین اعلام کند و به روان تو دشواری رسد، چنانکه از آنجا^۵ پیدا است که: «آن بدکار را (بدی) رسد و مرگ برای او (با آن بدی) برابر است.»» ۶۵ پیدا است که آن مرد چون چنین معجزه‌ای را از گاو دید، او را نکشت، بلکه به پیش کاووس باز گشت و آنچه دیده بود، گفت. ۶۶ کاووس، از آنجا که دیوان و جادوگران او را سخت فریفته بودند، به آن مرد فرمود که گاو را بکشد. آن مرد بار دیگر باز پیش آن گاو رفت و هر چه گاو گفت، گوش نداد و او را کشت^۶.

(۱) یعنی ادعای دروغ می کردند.

(۲) پری در ادبیات زردشتی به جادوگر زن اطلاق می شود.

(۳) Srit.

(۴) وی «هفتم» نامیده شده، زیرا کوچکترین برادر از برادران هفتگانه‌ای بوده است که سُریت نامیده می شدند.

(۵) در کتاب دینی اوستا.

(۶) گونه‌ای از این داستان درگزیده‌های زادسپرم، فصل چهارم، آمده است.

۶۷ درباره گاو یکتا آفریده^۱ (در دین) پیدا است که او در برابر آسیب گنّامینو (= اهریمن) بانگ برد که: «اگر درباره ما، ای گنّامینوی نادان، چنین می اندیشی که: «می آیم تا به همگان آسیب رسانم.» چنین نیست که بیایی تا به همه ما آسیب برسانی - یعنی نمی توانی آن گونه ما را نابود کنی که دیگر نباشیم - اکنون اعلام می کنم که آن مرد - یعنی زردشت سپیتمان - در آخرین گردش (دوران)^۲ می آید و دیوان و یاران دیوان و بدکاران دویا را دچار سختی می کند.»

۶۸ درباره معجزه زردشت در آسیب برسانی به دیوان به سبب فره اش که خبر آن پیش از زادنش به جهان رسیده بود؛ و آن زمانی بود که افراسیاب جادوگر به دیوکامگی برای خواستن آن فره سخت به رنج افتاد، چنانکه دین گوید که: ای سپیتمان زردشت، آنگاه افراسیاب تور بسیار نیرومند به دریای فراخ کرد^۳ بار نخست و دوم و سوم تاخت و خواست که آن فره را که از آن کشورهای ایرانی و از آن کسانی که زاده شده بودند یا هنوز زاده نشده بودند و نیز از آن آشو زردشت بود، به دست آورد، (ولی) آن فره را نیافت.^۴ ۶۹ این نیز (پیدا است) که: افراسیاب نابکار بر همه هفت کشور تاخت و فره زردشت را خواست.^۵

۷۰ شایسته است در اینجا تخمه (= نسب نامه) زردشت را بر شماریم:

(۱) گاو یکتا آفریده پیش نمونه یا نمونه نخستین چهار پایان است که در آغاز خلقت آفریده شد و چهار پایان همه از آن به وجود آمدند. در مورد این گاو و پیشگویی ظهور زردشت نك به بندهش؛ ص ۴۶ و ۴۷.

(۲) منظور آخرین سه هزار سال جهان است که زردشت در آغاز آن ظهور کرد و با ظهور سوشیانس در آخر آن، جهان به پایان می رسد.

(۳) دریای بزرگ اساطیری، نك به شناخت اساطیر ایران، ۲۸ و ۳۶.

(۴) این قسمت ترجمه ای است از یشت ۱۹ (زامیاد یشت) بندهای ۵۶، ۵۷ و ۵۸.

(۵) ترجمه بخشی از یشت ۱۹، بند ۶۹.

زردشت (پسر) پوروشسپ^۱ (پسر) پتیریترسپ^۲ (پسر) اورگدسپ^۳ (پسر)
 ہیچتسپ^۴ (پسر) چیخشنوش^۵ (پسر)، پیترسپ^۶ (پسر) ارجتارشن^۷ (پسر)
 هرتر^۸ (پسر) سپیتمان^۹ (پسر) ویدیشٹ^{۱۰} (پسر) نیازم^{۱۱} (پسر) اریچ^{۱۲} (پسر)
 دورسرو^{۱۳} (پسر) منوشچهر،^{۱۴} فرمانروای ایران، (پسر) منوشخورور^{۱۵} (پسر)
 منوشخورناک^{۱۶} کہ او را نریوسنگ^{۱۷} ساخت در (زهدان) وزگ^{۱۸} (دختر)
 ایریگ^{۱۹} (دختر) ثریتگ^{۲۰} (دختر) بیتگ^{۲۱} (دختر) فزوشگ^{۲۲} (دختر) زوشگ^{۲۳}
 (دختر) فرگوزگ^{۲۴} (دختر) گوزگ^{۲۵} (دختر) ایرج^{۲۶} (پسر) فریدون، خداوندگار
 خونیرس، (پسر) پُرگاوا اسفیان^{۲۷} (پسر) نیکگاوا اسفیان (پسر) سوگگاوا^{۲۸} اسفیان
 (پسر) بوژگاوا^{۲۹} اسفیان (پسر) کردارگاوا اسفیان (پسر) سیادگاوا اسفیان (پسر) سپیدگاوا
 اسفیان (پسر) دَبَرگاوا^{۳۰} اسفیان (پسر) رَمگگاوا اسفیان (پسر) ونفروشن^{۳۱} اسفیان
 (پسر) جم، خداوندگار هفت کشور، (پسر) ویونگهان^{۳۲} (پسر) اینگهد^{۳۳} (پسر)
 انگهد^{۳۴} (پسر) هوشنگ پیشداد، خداوندگار هفت کشور، (پسر) فرواگ^{۳۵} (پسر)
 سیامک (پسر) مشی^{۳۶} (پسر) گیومرت، نخستین بشر.

- | | | |
|------------------|------------------------|---------------------|
| 1) Puruśasp | 2) Patērētarasp | 3) Urgadhasp |
| 4) Haēčatasp | 5) Čixšnuš | 6) Paētrasp |
| 7) Arjataršn | 8) Hartar | 9) Spitamān |
| 10) Vaēdišt | 11) Nayāzem | 12) Ērīč |
| 13) Dūrasraw | 14) Manuščihr = منوچهر | 15) Manušxwarwar |
| 16) Manušxwarnāk | 17) Neryōsang | 18) Wizag |
| 19) Ērēg | 20) Θrītag | 21) Bitag |
| 22) Frazūšag | 23) Zūšag | 24) Fragūzag |
| 25) Guzag | 26) Ērīč (= ایرج) | 27) Asfiyān/aswiyān |
| 28) Sōg-gāw | 29) Būrgāw | 30) Dabrgāw |
| 31) Wanfrawišn | 32) Wiwanghān | 33) Ayanghad |
| 34) Ananghad | 35) Frawāg | 36) Mašī |

۳

۱ دربارۀ معجزه‌هایی که پس از زایش آن فرخ‌ترین زادگان از مادر تاهنگامی که به هم سخنی اورمزد رسید، آشکار شد.

۲ یکی این بود که در هنگام زادن بخندید. هفت جِهی^۱ که پیرامونش نشسته بودند از او ترسیدند و گفتند: «باید ترسید، این چه بود؟ آیا از بزرگی است یا از تحقیر که چنین مرد ارجمندی که هنوز کودک است، از خویشکاری^۲ خود چنان شاد است که در هنگام زایش خندید؟» ۳ پوروشسب گفت که: «برای این مرد بستری نرم از (پوست) چهارپایان بیاورید.» (و به دوغدو گفت:) «دربارۀ تو چنین می‌اندیشم: به تو که دوغدو هستی نیکی رسد^۳، یعنی این مرد چون رسیدن فره و رسیدن شادی را دید: به هنگام زایش خندید.»

۴ معجزه دیگر این بود که: آنگاه پوروشسب نزد گرپی^۴ به نام دُورَسرو^۵ که

(۱) جِهی، جِهی (jeh, jehi) به معنی «زن بدکار»، «دیوزن».

(۲) احتمالاً منظور از خویشکاری فره است. نک به یادداشت فصل دوم، بند ۵.

(۳) منظور این است که ترلد این کودک برای تو نعمتی است.

(۴) در مورد گرپ نک به فصل دوم، بند ۹.

در آن ده به جادوگری از هسه نامی تر بود، رفت و او را از زایش و معجزه‌ای که با آن آشکار گردید، آگاه کرد و او را برای دیدن زردشت به خانه آورد. ۵ آن جادوگر از آن فره زردشت آزرده شد و خبر (از رسیدن) بلایی داد و به بدفرگی^۱ خواست سر نرم آن کودک پرفره را بادت بفشارد و او را بکشد. ۶ در اینجامعجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد، چنانکه دین گوید که: آنگاه دست آن نابکار به پس رانده شد - یعنی خشک (شد) - و پس از آن، آن نابکار نمی توانست گوشت را با آن دست به دهان (ببرد) و بجود. ۷ آن کَرَب، از آن رو، به زردشت نشان و علامت بد نسبت داد، و پوروشسب را از زردشت به سبب تباهی که از او ناشی می شد، سخت ترسانید و به از میان بردن او برانگیخت.

۸ معجزه دیگر این بود که: دُورَسَرَو کَرَب، به جادوگری، بیم از زردشت را چنان به اندیشه پوروشسب افکند و اندیشه او را چنان تباه کرد که بر اثر آن، ترس بدو رسید و از خود آن کَرَب مرگ زردشت را خواست، ۹ و در باره چگونگی میراندن کسی که پوروشسب از نابود کردنش بیزار بود، از دُورَسَرَو سؤال کرد، و او گفت: «چاره این است که هیزم بسیار گرد آورند و زردشت را میان آن هیزم بنهند و آتش افروزند و او را با هیزم بسوزند.» پوروشسب چنین کرد. ۱۰ و در اینجا معجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد، چنانکه دین گوید که: آتش در گیاه نگرفت - یعنی نیامد -، و گیاه آتش نگرفت، و آن مادر که فرزند خود را دوست داشت، در سپیده دم بتاخت و مصمم^۲ به نزد فرزند آمد و او را برگرفت و با دست راست او را در جای امنی^۳ نهاد.

(۱) یعنی از روی بدبختی، بی فرگی.

(۲) در متن هنگ اومند (hangōmand) آمده که نیبرگ، ۹۶، آن را با تردید «مصمم» معنی کرده است و مولد ۳۵، آن، را اوش اومند (ōšōmand) خوانده و «هوشمندانه» معنی کرده است.

(۳) در پهلوی اوستگ (ōstag)، نیبرگ، همان کتاب ۳۶ و ۱۴۵، آن را با تردید «جای امن»

۱۱ معجزه دیگر این بود که پس از آن پوروشسب به دُورَسَر و کَرَب گفت که:

«آتش (اورا) نسوزانید.» و باز در مورد میراندن زردشت از او سؤال کرد. آن کَرَب گفت که: چاره این است که زردشت را در گذری تنگ بیفکنند و گاوان بسیار را بر آن گذر عبور دهند تا در زیر پای گاوان لگدمال شود پوروشسب چنین کرد. ۱۲ در اینجا نیز معجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد، چنانکه دین گوید که: آن گاو شاخدار^۱ یعنی شاخش از دیگر گاوان بزرگتر بود - و پیل گونه (!)^۲ بالا رفت و از گاو پیشرو پیشتر رفت، و پیش تاخت تا در پیش زردشت ایستاد و همه روز به او مهربانی کرد - یعنی گاوان را از او بازداشت - اول از همه بدانجا رفت و آخر از همه از آنجا بیرون آمد. آن مادر که فرزند خود را دوست داشت در سپیده دم بتاخت و مصمم به نزد فرزند آمد و او را برگرفت و با دست راست او را در جای امنی بنهاد.

۱۳ معجزه دیگر این بود که دگر بار پوروشسب به پیش آن کَرَب آمد و گفت که: «گاوان او را لگدمال نکردند.» و دیگر بار درباره چگونگی میراندن زردشت از او سؤال کرد. آن کَرَب گفت که چاره این است که زردشت را به آبشخور چهار-پایان^۳ (؟) بنهند و اسبان بسیار را به سوی آن آبشخور بتازانند تا در زیر سم اسبان لگدمال شود. پوروشسب چنین کرد. ۱۴ و اینجا معجزه بزرگی بر بسیار کسان

→
ترجمه کرده و مولد، همان کتاب، ۳۱، آن را به معنی «نشیمن» گرفته و با کلمه اُسْت که در برهان قاطع در این معنی آمده، یکی دانسته است. اما اِسْت به این معنی ظاهراً کلمه عربی است. موله جمله را چنین معنی کرده است: «مادر نشیمن بچه را گرفت و او را بر دست راست خود نهاد.»

(۱) در متن سوگگ او مند (sūgōmand) آمده و جزء اول آن را نیبرگک، ۱۸۱، با سرو به معنی «شاخ» یکی گرفته است.

(۲) در متن پیل او مند.

(۳) در متن pwn gēhān که احتمالاً تصحیف p^hn : pāhān به معنی «چهارپایان» است.

نیبرگک، همان کتاب دوم، ۸۲، آن را گیهان خوانده و «گله چرندگان» معنی کرده است. موله، همان کتاب، ۳۱، با تردید آن را «در آن قلمرو» معنی کرده است.

آشکار شد، چنانکه دین گوید که : آن اسب سم‌دار - یعنی سم او ستبرتر بود - و زرد گوش بالا رفت و از اسب پیشرو پیشتر رفت و به پیش تاخت تا در پیش زردشت ایستاد. اول از همه بدانجا رفت و آخر از همه از آنجا بیرون آمد. آن مادر که فرزند خود را دوست داشت، در سپیده دم بتاخت و مصمم به نزد فرزند آمد و او را برگرفت و با دست راست او را در جای امنی بنهاد.

۱۵ معجزه دیگر این بود که: بار دیگر پوروشسب به آن کرپ گفت که: «اسبان هم او را لگدمال نکردند» و دیگر بار درباره چگونگی میراندن زردشت از او سؤال کرد. آن کرپ گفت که چاره این است که زردشت را در لانه گرگی که بچه‌هایش کشته شده‌اند، بیفکنند تا گرگ برسد و بچه‌های خود را کشته ببیند و زردشت را به کین آن بچه‌ها به خشم بدرد و بخورد. پوروشسب چنین کرد. ۱۶ اینجا معجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد، چنانکه دین گوید: چنین بود که چون آن گرگ چند «یوجیست»^۱ نزدیک زردشت بیامد، به یاری ایزدان به زنج او آسیب رسید - یعنی آرواره‌هایش^۲ یکی بردیگری فرو خشکید. ۱۷ این نیز (در دین) پیداست که: سروش مقدس و بهمن به سوی او رفتند و برای او میش بزرگی^۳ آوردند و آن میش او را سراسر شب دایگی کرد. ۱۸ آن مادر که فرزند خود را دوست داشت در سپیده دم بتاخت، (در حالی که) آن میش از گذر گاد(?) فرازمی رفت (= دور می شد). دختر زوییش^۴ (به گرگ) گفت که: «(او را) خوردی و سیر شده می روی.» زیرا چنین می پنداشت که (آن میش) گرگ است، «خوشا بر کسی که استخوان یا خون ترا، ای پسر، به چشم ببیند» - یعنی «خوشا بر من (اگر چنین

(۱) yuṣyast واحد اندازه گیری.

(۲) در متن «دهان».

(۳) متن کروشک (kurušk) نوعی میش بزرگ.

(۴) یعنی دوغدو، مادر زردشت.

ببینم) - ۱۰ « ۱۹ و مصمم به نزد فرزند آمد، او را گرفت و با دست راست او را در جای امنی بنهاد. دختر زویش گفت که: «ترا ای پسر، دیگر از دست ندهم همچنانکه «راگ» و «نوذر» اینجا به هم نمی رسند.»^۲

۲۰ (در دین) پیدا است که: بغد دُورَسرو کَرپ با دیگر جادوگران به آن ده آمدند و نگرشی به کار زردشت کردند و برای از میان بردن و میراندن او راهی نیافتند، بلکه کار او را پرنیرو و شگفت دیدند، به گونه ای که (در دین) پیدا است که: برادرِ ویش^۳ کَرپ گفت که: ۲۱ «من در ده مان از مردمان دیگر در جادوگری دور نگرترم. می بینم که در ده آنان، فرزند پوروشسب سه شب پیش، از پدر و مادر زاده شده است، برای نیک فرمائی - یعنی فرمان دادن را بهتر می داند - برای افزایش - یعنی از هر کسی که هست و از هر کسی که تا کنون آمده است و از هر کسی که بعداً می آید، بسیار افزونتر است -، دارنده چهارپای خوب است - یعنی گوسفند^۴ را بهتر می داند نگهداری کند - نیک رمه است - یعنی رمة دیگران را خوب می داند که نگاهداری کند، خوب کوشنده است - یعنی کار دیگران را خوب می داند انجام دهد - جنگجوی خوب است - یعنی خوب می داند کارزار کند - و راد^۵ خوب است - یعنی خوب می داند رادی کند؛ ۲۲ بهمن، در جهان مادی به نزد او رسد - یعنی بهمن به نزد زردشت می رسد و او را به هم سخنی (با او رمزد) می برد - و دین به (= زردشتی) او به زمین دارای هفت کشور^۶ رسد؛ و من در اندیشه خویش تشخیص

(۱) ترجمه قسمت آخر بند قطعی نیست.

(۲) در مورد راگ و نوذر نک به فصل دوم، بند ۵۱. همچنانکه رسیدن این دو ده به هم

در اینجا محال است، جدایی من از تو نیز محال است.

3) Brādarōrēs

(۴) منظور مطلق چهارپای خوب مانند گاو و گوسفند.

(۵) بخشنده.

(۶) هفت اقلیم زمین.

نمی‌دهم - یعنی نمی‌داند^۱ - که چگونه او را از میان ببرم؛ و نشانه^۲ این که^۳ راست می‌گوید این است که از پیش می‌گویم: «بی‌درنگ پس از شنیدن این گفتار - یعنی وقتی که شما این گفتار را شنیدید - ۲۳ پوروشسب درحالی‌که برگردونه چهاراسبه می‌تازد، به پیش می‌رود.» آنگاه با شنیدن آن گفتار - همین که آن گفتار را شنیدند - پوروشسب درحالی‌که برگردونه چهاراسبه می‌تاخت، به پیش رفت.

۲۴ پوروشسب به برادروریش کرپ گفت که:

- ای برادروریش کرپ، مردم به وقت زادن چه می‌بینند که می‌گیرند؟
- می‌بینند که تن به هنگام مرگ بی‌حرکت می‌شود، (اینست) که به هنگام زادن می‌گیرند.

۲۵ - پسر من به هنگام زادن چه دید که خندید؟

۲۶ - آنچه پسر تو دید که به هنگام زادن خندید (این بود که) بهمن در جهان مادی به نزد او می‌آید.

پوروشسب در بازگشت گفت که: «تو ای کرپ، تو در مورد پسر من چنین کامل دیدی - یعنی - به دانایی دیدی -»

۲۷ هنگامی که پوروشسب از تور برادروریش کرپ پرسید که: «چه شد که در آن زمان بر پسر من چشم بد بردی و در پی آن، دیرزمان بر او برنگریستی و دیرزمان فرونگریستی و دیرزمان به هر سو^۲ ننگریستی؟» ۲۸ تور برادروریش پاسخ داد که: «هنگامی که بر پسر تو چشم بد بردم و در پی آن دیرزمان بر او برنگریستم، آنگاه در پی آن (دیدم که) شکوه و فره را باهم تا به خورشید داشت. در کنار شکوه و فره‌اش، او را همراهی کردم تا دیدم که روان مردمان، به گفته او، به خورشید پایه^۴

(۱) فاعل برادروریش است.

(۲) تحت اللفظی: «نشانه این چیز که...»

(۳) در متن جدا جدا.

(۴) سومین طبقه از طبقه بندی چهارگانه آسمان. نك به فصل دوم، بند ۳.

رسد و ندیدم که در گرزمان^۱ وضع چگونه است. ۲۹ هنگامی که بر پسر تو چشم بد بردم و در پی آن دیر زمان فرونگریستم، آنگاه در پی آن (دیدم که) شکوه و فره را تا آسمانی که زیر این زمین قرار دارد، باهم داشت. در کنار شکوه و فره اش > او را همراهی کردم تا دیدم که روان مردمان به گفته او...^۲؛ و ندیدم که در آن آسمان وضع چگونه است. ۳۰ هنگامی که من بر پسر تو چشم بد بردم^۳ و در پی آن دیر زمان به هر سو نگریستم، آنگاه در پی آن (دیدم که) شکوه و فره را باهم در همه این زمین داشت و در کنار شکوه و فره اش او را همراهی کردم تا دیدم که بر اثر کردار اوست که تنِ پسین^۴ خواهد شد، ولی ندیدم که در تنِ پسین وضع چگونه است. ۳۱ این پسر تو می اندیشد که: «برتر از دیگر (موجودات) جهان مادی (عمل) کنم»، چنین نیز کند، بیندیش که این پسر تو می رود، و در نزد گشتاسب، نگاهبان بزرگت می ماند، نه در نزد تو.»

۳۲ این نیز (در دین) پیدا است که: چون زردشت هفت ساله شد، دُورَسرو، همراه با برادر وریش کَرَب، برای دیدن زردشت به سوی ده پوروشسب شتافتند. در آن نزدیکی زردشت را دیدند که با کودکان بازی می کرد و به بد فرگی خواستند به جادوگری اندیشه او را تباه کنند، و برای این کار در (دل) کودکان بیم و ترس افکندند. ۳۳ در اینجا به سبب تیزهوشی^۵ و حزم^۶ و نیروی (ایزدی) زردشت، بر آنان معجزه بزرگی آشکار شد، چنانکه دین گوید: هنگامی که دیگر کودکان که در

(۱) بالاترین طبقه آسمان، بهشت.

(۲) به قیاس بند ۲۸، این قسمت از بند افتادگی دارد.

(۳) با نظر بد بدو نگاه کردم.

(۴) نك به فصل اول، بند ۵۴.

(۵) تحت اللفظی: قوی هوشی، نیروی هوش.

(۶) تحت اللفظی: پرهیزکاری در مفهوم مراقبت و احتیاط.

نزدیکی او بودند ترسیدند، به طرف راست زردشت (رفتند) و دیوان نتوانستند چشم آنان را با اندیشه خویش ببندند.^۱

۳۴ این (مطلب) آمده است که: چون آن دو کَرَب به خانه پوروشسب آمدند، پوروشسب برای خوراک آنان دستور داد غذایی آماده کنند، و غذا را آماده ساخت و دلو را از شیراسب لبریز کرد، ۳۵ و به دُورَسرو گفت که: «در ده ما از همه مردمان دیوپرست تری^۲، برای این غذا یَزِش کن.^۳» ۳۶ معجزه بزرگی از دانایی زردشت در آن خردسالی (پیداشد)، چنانکه دین گوید که: زردشت گفت که: «من، ای پدر، یَزِش می کنم. نباید آن چیزی را که من باید یَزِش کنم، او یَزِش کند.» ۳۷ پوروشسب گفت که: «یَزِش مرا تو (نباید) انجام دهی، یَزِش مرا او باید انجام دهد.» ۳۸ تا سه بار آن مردان در آن گفته‌گو در برابر هم ایستادند. زردشت برایستاد و با پای راست (دلو را) شکست و به آنان گفت: «مردان و زنان پارسا را می ستایم، مردان و زنان درویش را می ستایم، نه مردان و زنان بدکار را.^۴ هر گاه پوروشسب بخواهد هر گونه یَزِش کند، یَزِش به یَزِش کنندگان رسد - یعنی باشد که آن کسی یَزِش کند که باید (= شایسته است) یَزِش کند.»

۳۹ این نیز پیدا است که: سپس دُورَسرو کَرَب به زردشت گفت که: «بدا بر تو ای بدکار. من نخستین کس از میان مردمان جهان مادی، در راگ و نوذر^۵ بودم که بر

(۱) جمله اخیر مبهم است شاید منظور این باشد که دیوان نتوانستند اندیشه کودکان را به سوی خود متمایل کنند.

(۲) منظور از «دیو» دسته‌ای از خدایان هندوایرانی هستند که در دوران پیش از زردشت پرستش آنان معمول بوده است و زردشت پرستش آنها را ممنوع کرد و بعد دیو از مفهوم خدای مطرود به صورت موجود اهریمنی درآمد.

(۳) یَزِش کردن: دعا خواندن.

(۴) احتمالاً ترجمه دعایی اوستایی است که اصل آن در دست نیست. خواندن این دعا موجب بیهوشی دُورَسرو گردید.

(۵) در مورد راگ و نوذر نك به فصل دوم، بند ۵۱.

من چشم انداختی^۱ تا از بهره‌وری (محروم شوم)، و (بهره) را به من ارزانی نداشتی^۲ - یعنی بهره‌آ را از من دور کردی -، اکنون من نیز به تو برای دور کردن (آن بهره) چشم می‌اندازم، و چنین شود که به بدچشمی به عیبی که نداری بنگرم. ۴۰ اینجا معجزه بزرگی آشکار شد و آن مربوط به پاسخ دانشمندان زردشت به آن نابکار بود با وجود خردسالی، چنانکه دین گوید: زردشت گفت: «ای نابکار! من نیز به (کمک) افزایشی و کامل اندیشی بر تو بنگرم - یعنی به آن عیبی که ترا هست بنگرم.»

۴۱ دیگر اینکه: پس از این پاسخ زردشت به دُورسرو، چنانکه دین گوید، بر آن کَرَب چنین گذشت^۳: آن نابکار از کار باز ایستاد و به اندازه مدت زمانی که شیر دوشنده‌ای ازده اسب پُر شیر شیر بدو شد بیهوش ماند. ۴۲ این نیز پیداست که: چون آن جادوگر از بیهوشی به درآمد، باز به زردشت همانگونه گفت و زردشت همان پاسخ را داد. از نو آن نابکار از کار باز ایستاد و به اندازه مدت زمانی که شیر دوشنده‌ای از بیست اسب پُر شیر شیر بدو شد، بیهوش ماند. ۴۳ این نیز پیداست که دیگر بار چون آن جادوگر از بیهوشی بیرون آمد، به زردشت همانگونه گفت. از نو آن نابکار از کار باز ایستاد و به اندازه مدت زمانی که شیر دوشنده‌ای از سی اسب پُر شیر شیر بدو شد، بیهوش ماند.

۴۴ این نیز پیداست که: چون آن جادوگر از بیهوشی به درآمد، گفت که: برای ما اسب بیاورید و برگردونه بگردانید - یعنی (بر گردونه) ببندید -، چه این فریبکار مرا با کلام مقدس و با پیروی از قانون نابود می‌کند.» آن اسب را آوردند و برگردونه بستند. ۴۵ و در اینجا معجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد، چنانکه دین

(۱) احتمالاً توجه کردن با نظر بد.

(۲) در متن «تو بد من ارزانی داشتی» که احتمالاً نادرست است.

(۳) منظور از بهره، سهمی است که در آیینهای دینی نصیب موبد اجراکننده مراسم می‌شود.

(۴) تحت اللفظی: بر آن کَرَب پیدا شد.

گوید: چون چند یوجیست^۱ به حرکت آمد^۲، دردی به او رسید که به اندازه يك دشمیست^۳ بود، و آن را از پیش می گویم^۴: نطفه او بیرون ریخت - یعنی نطفه بر پوستش بر آمد - پهلویش شکست و از ران گسسته شد. آنگاه فرومرد و بعد فرزندانش و بعد فرزندان فرزندانش.

۴۶ این نیز (دردین) پیداست که پیش از آمدن زردشت به هم سخنی با اورمزد، (این ویژگیها) درباره او آشکار شد: اندیشه اش فراختر از همه جهان بود، برتر از هر چیز گیتی، هوشی داشت که با نیروی آن همه (چیز) را تمیز می داد، حافظه ای که با نیروی آن همه چیز را در می یافت، خردی که می توانست با آن هر چیزی را تشخیص دهد، جانی که از بسیار چیزها مراقبت می کرد، فره کیان و فره هیربدان^۵ و میل فراوان به پارسایی داشت ۴۷ و در آن پارسایی تا حد توانایی کوشا بود، و نیز در دلیری و دلاوری برتر بود و تنش زیبایی و نیرومندی داشت، و در طبیعت او این چهار پیشه به کمال وجود داشت که عبارتند از موبدی، ارتشتاری، کشاورزی، و صنعتگری، ایزدان و نیکان را بسیار دوست می داشت و دیوان و بدان را صخت دشمن بود. ۴۸ از میان مردمان دویا به ایزدان همانند بود، برتری و کمال ایزدان را در هیش اورمزدی داشت و پیامبری در او نهاده شد، ۴۹ تا ایزدان، به سبب برتریش بر همه کسانی که هستند و بودند و خواهند بود، رسیدن او را به پیامبری اورمزد و سروری و پیشوایی جهان و رهایی همه آفریدگان را از متجاوز، به زبان دانایان گوناگون بسیار نیک زمانه در جهان مژده دهند. ۵۰ دیوان بر آن شدند که گویها و

(۱) نك به فصل سوم، بند ۱۶.

(۲) در متن کلمه $\text{Pš}^3\text{n}$ آمده که ما آنرا به واژهن «حرکت» تصحیح کردیم.

(۳) dašmēst اندازه ای نصف یوجیست.

(۴) احتمالاً: شرح می دهیم.

(۵) هم فره شاهی و هم فره موبدی را داشت. هیربدان در اینجا در مفهوم مطلق روحانیان به کار رفته است.

گرپ‌های بسیاری را برای به ستوه در آوردن و تباه کردن او برانگیزند . اما نیکان
بر او مهر داشتند و به او دوستی می‌ورزیدند.

۵۱ سی سال تمام پس از زایش او، هنگامی که زردشت از رود روان، آب
هومیگان^۱ می‌برد، بهمن امشاسپند به پیام‌آوری از سوی اورمزد پیش او آمد،
چنانکه در این باره دین گوید که: هنگامی که زردشت سومین بار (برای بردن آب)
شتافت به رود دایتی^۲ داخل شد، و چون از آن برآمد، مردی را دید که از طرف
جنوب می‌آمد.^۳

۵۲ او بهمن بود. بهمن به نظر او چنین آمد: «پیش تن^۴ بود - یعنی از نظر
تن چشمگیرتر بود - «پیش نیک^۵» بود - یعنی در هر چیزی پیش بود - بهمن به نظر
او چنین آمد: به اندازه سه مرد که بالای هر کدام یک نیزه باشد؛ بهمن به نظر او
چنین آمد که شاخه سفیدی^۶ در دست داشت و با خود گیاهی را می‌برد و آن گیاه
را نمی‌آزرد. آن شاخه، «مینوی» دین بود و این را نشان می‌داد که^۷ مطابق دین
چنین بی‌آزارانه باید رفتار کرد. ۵۳ و بعضی گویند که آن شاخه، «مینوی» آشتی بود
و این را نشان می‌داد که در جهان چنین بی‌آزارانه باید رفتار کرد، تا آشتی برای همه

(۱) آبی که از رودخانه برای تهیه شیرۀ هوم برمی‌دارند.

(۲) یعنی دایتی نیک، نیک به فصل دوم، بند ۳۵.

(۳) در متن (می) رفت.

(۴) یعنی دارای تن برجسته، هیئت قابل توجه، بود.

(۵) یعنی در نیکی مقدم‌تر از همه بود.

(۶) نیبرگ، ۲۱۹، این کلمه را «خروس» خوانده است. مولد، ۳۸، آن را سرویگت «درخت

سرو» خوانده و «شاخه سرو» معنی کرده است. ما کلمه را «آروس» به معنی «سفید»

خوانده و آن را صفتی برای گیاه هوم گرفته‌ایم. این گیاه نماد (= سمبل) دین زردشتی

است.

(۷) یعنی بهمن با این کار می‌خواست چنین نشان دهد که، این کار او نماد این بود که...

کس فراهم شود.

۵۴ هنگامی که زردشت چهارمین بار (برای بردن آب) شتافت و به سوی رود «وَه دایتی» که نامش اوشان^۱ بود، آمد و در آن داخل شد، و از میان آن، آب هومیگان^۲ برداشت، در هنگام بیرون آمدن (نخست) پای راست خود را از رود اوشان^۱ (بیرون) برد و جامه پوشید، بهمن از روبرو به پذیره او شتافت.

۵۵ آن مرد از او پرسید که:

— «کیستی؟ از آن کیستی؟»

— «زردشتم؛ (از خاندان) سپیتمان.»

۵۶ سخن بهمن:

— «ای زردشت سپیتمان، برای چه خود را رنجه می داری — یعنی برای چه

باید رنجه شوی — برای چه کوشش می کنی، و کام تو به چیست؟»^۳

۵۷ پاسخ زردشت:

— «برای پارسایی در رنجم و برای پارسایی در کوششم و کام من به پارسایی

است. — یعنی میل من به این چیز است و رنج (در راه) پارسایی را خواستارم و (به

آن) می اندیشم.»

۵۸ گفتار بهمن:

— «ای زردشت سپیتمان، موجود کیست؟ پارسایی کجاست؟ هر چیزی که

موجود است چگونه است؟ آن کسی که او را پارسایی است، کیست؟ آن کسی که

پارسایی دارد کجاست؟ و از آن کیست؟»

۵۹ زردشت گفت:

— «موجود آن کسی است که پارسایی دارد، و در این باره به روشنی و کمال

(۱) Ušan: آمودریا، جیحون.

(۲) نك به همین فصل، بند ۵۱.

(۳) تحت اللفظی «کامه دادن تو به چیست؟»

آگاهم که چگونه است، و از آن کیست، و به چه کسی از سوی بهمن باید برسد.»

۶۰ بهمن بدو گفت :

«ای زردشت سپیتمان، این جام^۱ را که (با خود) می‌بری، بده^۲ تا با آن کسی هم سخنی کنیم که ترا آفرید، آن کسی که مرا آفرید، که مقدس‌ترین مینوان^۳ و نیکوترین موجودات است، و من سخنگوی او هستم، من که بهمنم - یعنی پیام‌آور او هستم.»

۶۱ آنگاه زردشت چنین اندیشید که: «نیک است آن آفریدگاری که از این

پیام‌آور بهتر است.»

۶۲ آنگاه آن دو، بهمن و زردشت، به همراهی هم رفتند، بهمن پیش و

زردشت پس.

www.adabestanekave.com

(۱) متن: جامگ: جامی که زردشت با آن آب از رودخانه برمی‌داشت. نیبرگگ، دوم، ۲۲۵.

آن را به معنی «جامه، لباس» گرفته است.

(۲) احتمالاً در معنی «بر زمین بگذار» نک فصل ۴، بند ۵۷. یونکر این جامه را نمادی از رها کردن جسم و آماده شدن برای عروج به عالم برین گرفته است. نک بد

H. Junker, 'Frau Welt', *ZII*, 2, 1923, p. 238.

(۳) موجودات مینو.

۱ در باره معجزاتی که از نخستین همسخنی (او با اورمزد) تا پایان هفتمین همسخنی، در درازنای ده سال آشکار شد و اینکه مردمان در جهان به پیامبری او معتقد شدند^۱ و اینکه چگونه کی گشتاسب و الامقام پس از آن که ده سال با او در همسخنی بود، دین او را پذیرفت .

۲ در پایان دو سال این (معجزه) آشکار شد که : چون از نخستین همسخنی بازگشت، آنگاه به نخستین فرمان خدا، آفریدگار اورمزد، در میان گروه کویها و کربها، پیامبری دین مزدیسنی و رسالت خود را از سوی اورمزد یک تنه اعلام کرد، به گونه ای که به بانگ بلند و سرود ، مردمان را به دین اورمزد خواند^۳ چنانکه در این باره دین گوید: زردشت آماده شد که به این جهان مسکونی^۲ و دارای گوسفند (رود) تا مردم را تشویق کند که (به دین) روی آورند^۴. چون آنان به دعوت

(۱) تحت اللفظی: مورد اعتقاد قرار گرفتن او در جهان.

(۲) تحت اللفظی: دارای اقامتگاه.

(۳) تحت اللفظی: برای نگرش، برای توجه.

زردشت برای شنیدن گفتارش آمدند، آنگاه با صدای بلند برای جهان مادی (متعلق به) راستی (چنین) برخواند: « اعلام می کنم که ستاییدن پارسایی^۱ و نکوهش دیوان^۵ و تبلیغ دین مزدیسنی زردشت و پرستش و نیایش امشاسپندان برای شما برترین است و شما را آگاه می کنم که پرستیدن دیوان و ازدواج با نزدیکان نیز برترین (کار) است - یعنی از آگاهی که داده شده است (چنین برمی آید) که اعتقاد به آن کار نیکی^۲ برتر است که در میان نزدیکترین (افراد خانواده انجام گیرد) - این^۳ را ستایش کن: میان پدر و دختر، پسر و مادر، برادر و خواهر.»^۳

۶ این نیز پیدا است که: با آن گفتار، کویها و گرپها و دیوپرستان بیشمار بر زردشت شوریدند و برای مرگ او به تکاپو افتادند، چنانکه دین گوید که: آنگاه نابکارانی که در آن نزدیکی نشسته بودند، یعنی تورزادگان، پدر و برادر تور، همچون مردم شرمزده سر رسیدند (؟) - یعنی آنان از ازدواج با نزدیکان که او گفت که: «چنین کنید»، شرم داشتند. - ۷، ۸ این تور، اوروایتادنگگ اوسخشان^۴ بود که فرمانروای بزرگ آن ناحیه بود و سپاه و نیروی بسیار داشت. پسر نابکار تور اوروایتادنگگ اوسخشان میخی را که ساخته بود، برگرفت و گفت: «با این میخ کسی را که سخن مقدس ما را برهم زند، نابود کنم - یعنی در آن کاری که شکی

(۱) در متن *ahlāyīh* به معنی «پیروی از آشه: راستی، نظم گیلهانی و نظم اخلاقی». آشه از اصول مهم عقاید زردشت بوده است.

(۲) منظور از کارنیک، زناشویی با نزدیکان است. زردشتیان معتقدند که این نوع ازدواج فقط جنبه نمادین داشته است.

(۳) بندهای ۵ و ۴ مقتبس از یکی از وردهای زردشتی است معروف به فرورانه (*Frawarāne*) (یسن ۱۲)، و نیز مقتبس از یسن ۴۵، بند ۴. نک به مولد، ۸-۱۷۷.

(۴) *Urwaitādeng Usaxšān*. اوسخشان مقتبس از کلمه اوستایی *Usig* به معنی «دانا» است. اوسیگها همانند کویها و گرپها از مخالفان زردشت بوده اند، و اوروایتادنگگ از زمره آنان بوده است. در متن دینکرد (و نیز زادسپرم) اوسخس ظاهراً اسم خاص گرفته شده و نام پدر یا نام خانوادگی اوروایتادنگگ به شمار رفته است.

فداریم که نباید بکنیم، یعنی زناشویی با نزدیکان، ما را به تردید انداخت که باید چنین کنیم.» ۹ تور اوروایتادینگک او سَخْشان گفت: « مبادا آن مرد را نابود کنی، آن کسی که به نظر من در میان همه جهان مادی، دارای نافذترین چشم است، (چه او را) نیرو رسد. چه به نظر من اگر او را نابود کنی، دیرزمانی دانایی نخواهد بود - یعنی در این زمین هیچ دانای^۱ دیگری^۲ که چنین سخنور باشد نخواهد بود. چنین است که اگر مرد سخنوری را نابود کنند، دیرزمانی دانایی نخواهد بود.» ۱۰ پسر تور اوروایتادینگک او سَخْشان گفت که: « به نظر من معلوم نیست^۳ (?) که او سخنور باشد.» ۱۱ زردشت گفت که: « من هرگز از گفتن آنچه آن مقدس ترین (= اورمزد) به من گفت سر باز نمی زنم: تمایل (به دین)، نهی (از دین بد)، تهذیب اخلاق، زناشویی با نزدیکان، برگزیدن پیشوای دین و یزش کردن^۴.»

۱۲ در اینجا نیکوسرشتی، فره و نیرومندی زردشت که شایسته پیامبری آفریدگار اورمزد، برترین سرور، بود همچون معجزه بزرگی بر بسیاری آشکار شد، و برتری بزرگ او در اینکه پیامبر آفریدگان باشد و از نو، مردم فریبکار پنهان کار و فریفتار و فریب دهنده^۵ (?) و کسانی را که خوی خوبشان نهفته است راهنمایی کند، هویدا شد. ۱۳ آنگاه زردشت بدعت گذاران برانگیزنده بیم را، که به گونه ای^۶ (?)

(۱) در متن «دانایی» به جای «دانا».

(۲) این کلمه در متن به صورت āhūg آمده است. موله، ۳۸، آن را āhank (به معنی قصد و آهنگ) و بیلی gašnak (به معنی کوچک و اندک) خوانده است. ما آن را تصحیف any می دانیم.

(۳) متن ³pyčk به جای ³pyt³k: ناپیدا.

(۴) پرستش کردن.

(۵) در متن gōnag آمده است که ما آن را به dawāg تصحیح کردیم به معنی «فریب دهنده».

(۶) متن hwm³n³k: مانند.

ناخویشکار^۱ بودند، همگان را یکی یکی به دین آورد، و چون گروه بسیاری شدند، اندک اندک (دین) را آشکار کرد و به کوشش پرداخت و خواهان بزرگی شد.

۱۴ پیداست که زردشت با آن پُردلی و بزرگ منشی و فره‌اش، تور اُروا ایتادنگ^۲ ثروتمند را که گله و رمه فراوان^۳ داشت و بر سرزمینهای بسیار فرمانروا بود، در میان مردم چشمگینی که برای مرگش برانگیخته شده بودند و در میان انبوه گوی‌ها و کرب‌ها به دین اورمزد خواند، چنانکه دین گوید که: «بستای پارسایی^۴ را، ای تور اُروا ایتادنگ اوسخشان، دیوان را نکوهش کن و دین مزدیسنی زردشت را تبلیغ کن.» ۱۵ تور اُروا ایتادنگ اوسخشان گفت که: «ای زردشت سپیتمان، مبادا مرا به این بدی بکشانی که در تو هست.»

۱۶ زردشت گفت: «اورمزد از من پرسید که: ای زردشت، چون به جهان ما آمدی چه کسی را در دنیای مادی، از میان مردمان، از نظر چهارپا، توانگرتر دیدی؟ از میان مردمان جنگجو، چه کسی را دیدی که بیش از همه خواستار سود بود و خواستار گوسفند، بیش از همه در جاهای دوردست نامی بود و بیش از همه خوراک داشت - یعنی کسی که چیز بیشتری بدهد - و خانه‌اش بیش از همه در داشت؟ - یعنی درهای ورودی و خروجی -» من در پاسخ او گفتم که: «تور اُروا ایتادنگ اوسخشان.»

۱۷ اورمزد در پاسخ من گفت که: «ای زردشت نخست از میان مردمان جنگجو او را به این دین اورمزد و زردشت فراخوان تا مطابق با آن بیندیشد، بگوید و معتقدانه^۴ رفتار کند. ۱۸ اگر ای زردشت تو او را به دین فراخوانی و او بگردد و دین

(۱) در متن axwēškārīh به جای axwēškār: ناخویشکار، کسی که به وظیفه خود عمل نمی‌کند.

(۲) متن «سُتَبَر گَو» تحت اللفظی: یعنی دارای گاو و گوسفند ... ستبر.

(۳) نك به فصل چهارم، بند ۴.

(۴) در متن «باور» که احتمالاً می‌تواند دوباره نویسی بعضی از حروف کلمه بعد باشد.

ترا رواج دهد و در برابر تو به شاگردی بنشیند - یعنی بگوید که شاگرد تست و شاگردی ترا کند - و به دین گوش فرا دارد و آنرا رواج دهد، ای زردشت، پس از این از میان مردمان جنگجویی که زاده شده‌اند و اکنون زاده می‌شوند و از این پس زاده خواهند شد، او همیشه نخستین کسی است که سود خواهند ترین، گوسفنددارترین، نامی‌ترین و دارای بیشترین در است. ۱۹ اگر، ای زردشت، او به دین نیاید و به آن نگرود و دین ترا رواج ندهد و بدان گوش فرا ندهد و در برابر تو (به شاگردی) بنشیند^۱ - یعنی من می‌دانم که او به دین تو نمی‌آید - آنگاه ای زردشت، به او بگو که: «تو خواستار از میان بردن پارسایی هستی، تو مرتکب گناهِ تنافور^۲ مرگ^۳ آرزان^۴ می‌شوی و برای روان ترس می‌آفرینی.» از این رو و به این دلیل مرگ آرزان می‌شود که از وجود دین آگاه است. ۲۰ چه ترا گویم، ای تور او را ایتادنگ^۵ اوسخشان، که تو خواستار از میان بردن پارسایی هستی، تو مرتکب گناهِ تنافور^۶ مرگ^۷ آرزان می‌شوی و برای روان ترس می‌آفرینی.»

۲۱ نشانه شگفتی پیدا شد: کَرپی بود به نام ویدویشْتِ هاخْتان^۴ که دشمن هر چیزی بود که از آن ایزدان و اورمزد بود. ۲۲ اورمزد گفت که: ای زردشت، آن مرد که من اورمزد او را سرور آفریدگان قرار دادم، چنان بی‌شرم است که اعلام می‌دارد: «من اورمزد، چه من با پارسایی، دور کننده آزار هستم - یعنی بانیکوکاری آزار را از آفریدگان بازمی‌دارم» - امشاسپندان دور کننده آزار هستند - ۲۳ پس برو،

(۱) عبارت «در برابر تو بنشیند» مجدداً تکرار شده است.

(۲) در پهلوی tanāpuhr: درجه‌ای از گناه که عقوبت سخت دارد.

(۳) مستحق مرگ.

(۴) Waedwoišť ī Hāxtān ویدویشْتِ پسر هاخت. کلمه دوم را که ما نام خاص گرفته‌ایم،

آهختان (منسوب به آهخت) نیز می‌توان خواند. موله، ۴۶ و ۴۷، آنرا صفت ویدویشْتِ

گرفته و «ناگرویده» معنی کرده است.

ای زردشت، از سوی من از او بخواه که صد مرد جوان و دوشیزه و گردونه چهار اسبه را از آن من کند و به او چنین بگو که: «ای ویدویشت، اورمزد از تو صد مرد جوان و دوشیزه و گردونه چهار اسبه می خواهد. اگر به او دهی، به پاداش آن به تو شکوه و فره رسد، و اگر به او ندهی به سبب آن به تو بدفرگی رسد.» ۲۴ آنگاه زردشت به سوی ویدویشت هاختان رفت و به او گفت که: «ای ویدویشت هاختان، اورمزد از تو صد مرد جوان و دوشیزه و گردونه چهار اسبه می خواهد. اگر به او دهی، به پاداش آن به تو شکوه و فره رسد، و اگر به او ندهی، به سبب آن به تو بدفرگی رسد.» ۲۵ آن کَرپ در پاسخ زردشت گفت که: «بیشی^۱ من نه از توست - یعنی توانگری من نه از کار توست - و نه از اورمزد؛ از اورمزد نیز سرورترم و در توانگری نیز از او برترم، و من بسیار رمة هزار گانه به دست آورده‌ام.»

۲۶ زردشت نزد اورمزد و نزد امشاسپندان رفت و گفت که: ای اورمزد، ای مینوی مقدس، ای آفریدگار جهان مادی، ای مقدس، او به من چنین پاسخ داد که: «بیشی^۱ من نه از توست و نه از اورمزد، من سرورتر از توام و حتی از اورمزد و من بسیار رمة هزار گانه به دست آورده‌ام.» ۲۷ اورمزد گفت که: «ای زردشت، از شکوه و فره ماست که این مرد خودپسند شده است^۲ - یعنی گوسفند^۳ را ما به او دادیم و خودپسندی او از داشتن گوسفندان بسیار است.» ۲۸ آنگاه به پادافراه^۴ این کار، زنده به پایان شب سوم نرسید، در شب سوم جان او <از تن بیرون رفت و مردمان>^۵ از

(۱) در متن bēš به معنی «آزار، درد» احتمالاً به جای wyšyh: بیشی، بیشتر بودن یا بیشتر داشتن. اگر متن را تغییر ندهیم، معنی جمله چنین است: «از تو به من آزار نمی رسد».

(۲) تحت اللفظی: خودپسندی یافته است.

(۳) در مفهوم چهارپای مفید مانند گاو و گوسفند و بز.

(۴) جزای بد. در متن: پاداش

(۵) متن افتادگی دارد و کلمات داخل > < را به حدس افزودیم.

پیرامون^۱ او دور شدند، یعنی از یاری او باز ایستادند. هفت (پرنده^۲) روشن درخشنده چشم^۳ را از بالا به سوی او روانه کردند و در آنجا، در بالا، پرنده گان او را خوردند.

۲۹ درمان بخشی بزرگی از آبِ هومیگان^۳ که زردشت آن را در هنگامی که بهمن او را به هم سخنی اورمزد می برد، از رود دایتی برداشته بود، پیدا شد.

۳۰ چنانکه از گفته^۴ اورمزد به زردشت پیداست که: «ای زردشت، آن آبِ هومیگان را که با خود می بری، ونه آن آبی را که مردم دیو پرست که دیوان را می پرستند، ونه آن آبی را که به جشن زار می برند^۴، برای گاو چهارساله سیاه موی شاخداری که دست راستش شکسته است ببر و آن را به خوردِ گاو بده، آن گاو از بیماری بهبود یابد.»

۳۱ آنگاه زردشت، نخست در جهان مادی، به پیش گاوی به نام پَرَشْت^۵ رفت که ... بر سر او جای داشت. ۳۲ پَرَشْت گاو به او گفت که: «ای زردشت سپیتمان این آبِ هومیگان را که با خود می بری به من بده.» ۳۳ زردشت گفت که: «بستای پارسایی را^۶، ای پَرَشْت گاو، دیوان را نکوهش کن، گروش به دین مزدیسنی زردشت را بر زبان آور و از گروش به بدان سر باز زن.» ۳۴ پَرَشْت گاو پارسایی را ستود دیوان را نکوهش کرد و دین مزدیسنی زردشت را پذیرفت^۸ و از گروش به بدان

(۱) در متن: کوستگک به معنی سوی، جهت.

(۲) تحت اللفظی: سپید چشم

(۳) نك به فصل سوم، بند ۵۱.

(۴) تحت اللفظی: بر آهنجند به معنی برکشند.

(۵) Paršat به معنی خالدار.

(۶) در متن کلمه ای با این املاء ys^3st^3n / sy^3st^3n آمده است که قرائت آن روشن نیست. احتمالاً نام بیماری است.

(۷) نك به فصل چهارم، بند ۴.

(۸) در متن نپذیرفت، به احتمال قوی «نه» (نفی) زائد است.

سرباززد. ۳۵ با آن ستایشِ پارسایی، زردشت آن آبِ هومیگان را که با خود همراه داشت، نه آن آبی را که با آن مردم دیوپرست دیوان را می‌ستودند، نزد آن گاوچهارساله سیاه موی شاخدار که دست راستش شکسته بود، فرابرد. با فرابردن آن آب، آن گاو از بیماری بهبود یافت.

۳۶ یکی (دیگر از معجزات) در پی آمدن گنا مینو (= اهریمن) به ستیز زردشت آشکار شد، چنانکه دین گوید که^۱: از سوی شمال^۲ گنامینوی پر مرگ آمد، و آن گنامینوی نادان پر مرگ چنین گفت: «ای دروجان^۳، برای نابود کردن آشوزردشت بتازید.» ۳۷ دروجان بر او تاختند: دیو «بود^۴» و «سبز^۵» پنهان رفتار فریفتار. ۳۸ زردشت اهورنور^۶ فرا سرود، بر اثر آن دروجان بهت زده شدند و باز گشتند: دیو «بود» و «سبز» پنهان رفتار فریفتار. ۳۹ دروجان به او گفتند که: «پست نگرش^۷ هستی ای گنامینو - یعنی به چیزها با دلیل نمی‌نگری - آنچه می‌فرمایی، نتوان کرد، ما مرگ سپیتمان زردشت را ندیدیم^۸.» ۴۰ اشوزردشت از پرفرگی در اندیشه خود دید که: «دیوان بدکار نادان برای مرگ من هم سخن شدند.» زردشت برخاست و فرار رفت. ۴۱ در این جا معجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد که در این باره دین

(۱) این قسمت مقتبس از وندیداد ۱۹، بندهای ۱-۴ است.

(۲) جای دیوان در ناحیه شمال است.

(۳) نك به فصل دوم، بند ۱۵.

(۴) بود دیو: احتمالاً دیو بت پرستی.

(۵) نك به فصل دوم، بند ۶.

(۶) اهورنور ahunawar: (اوستا یثا اهورو ویر یو): نام یکی از مهمترین دعاهاى زردشتی که با این کلمات اوستایی آغاز می‌گردد.

(۷) در متن «تر نگرش» به معنی کسی که دارای نگرش تحقیر آمیز است.

(۸) یعنی راهی برای از میان بردن او نیافتیم.

گوید که: آشوزردشت سنگی به دست داشت^۱ که به اندازه خانه‌ای بود و آن را از آفریدگار اورمزد یافته بود، (و همچون) مینوی^۲ یتا آهو و یر یو^۳ بود.

۴۲ یکی (دیگر از معجزات اینک) : نه تنها در ایران شهر، برای ایرانیان، بلکه در همه سرزمین‌ها، بر همه مردم آشکار شد که چون زردشت آهونور فرا سرود کالبد دیوان شکسته شد^۴ ۴۳ چنانکه در این مورد گوید که^۵ : فره نیرومند کیان را می ستایم که همراه آشوزردشت بود^۵، برای اندیشیدن و گفتن و عمل کردن به دین. او (زردشت) از همه (آفریدگان) جهان مادی از نظر پارسایی پارساترین، از نظر فرمانروایی فرمانروا ترین، از نظر شکوه شکوهمندترین، از نظر فره، فره‌مندترین بود. ۴۴ پیش از آن، دیوان آشکارا در حرکت بودند، آشکارا جفت‌گیری می کردند و آشکارا زنان را از مردان می ربودند. مردمان گله‌کنان شکایت می بردند، و دیوان با آنان ستمکارانه‌تر رفتار می کردند^۶. ۴۵ آشوزردشت برایشان آهونور فرا سرود و همه دیوان به زیر زمین رفتند و پنهان شدند - یعنی کالبدشان شکسته شد. ۴۶ (در دین) پیدا است که پس از شکسته شدن کالبدشان دیگر به شکل دیوان نتوانستند آشکار شوند و تباهی رسانند، و در حالی که سرشت خود را پنهان می کردند^۷، بر مردمان ظاهر می شدند و مردمان آنان را می شناختند که نه ایزدان، بلکه دیوانند. ۴۷ زردشت این مطلب را بنابر گفتار اورمزد بر مردمان آشکار کرد، چنانکه در دین از گفته (اورمزد) به زردشت در این باره

(۱) نك به و نديداد ۱۹، بند ۰۴.

(۲) مینو یعنی روان و نمادی که نادیدنی و حس‌نشدنی است.

(۳) در مورد این دعا نك به بند ۳۸ همین فصل.

(۴) نك به یشت ۱۹، بند ۸۱، یسن ۹، بند ۱۵.

(۵) نك به یشت ۱۹، بندهای ۷۸ تا ۸۰.

(۶) در این جمله کلمه «گرزیدن» (گله کردن، نالیدن) به قیاس اصل اوستایی آن به «ورزیدن»

(رفتار کردن) تصحیح شد.

(۷) تحت اللفظی: نهان‌خیمی.

آمده است: « چگونه در جهان مادی مردمان دیوان را پیشوا و آموزگار به شمار می آورند؟ چگونه اند (کسانی) که می گویند که باید آنان را پیشوا به شمار آورد؟ »

۴۸ اورمزد به زردشت گفت که: «ای زردشت چگونه اند آن مردمان که دیوان را آموزگار به شمار می آورند؟ و (دیوان) چگونه اند - یعنی دیوان در مورد آنچه در باره شما انجام می دهند چه می گویند؟ و در مورد آنچه به شما خواهد رسید، چه می گویند؟ - » ۴۹ زردشت گفت که: «ای اورمزد، بدین منظور زمانی میان رسیدن روشنی تا بر آمدن خورشید - یعنی هنگامیکه دو «هاسر»^۱ از شب مانده است - یا میان غروب تا فرورفتن خورشید - یعنی وقتی که دو «هاسر» از شب رفته است - مردم به دشت نامسکون دور افتاده ای می شتابند - یعنی به جایی، که کسی در آنجا اقامت ندارد - یعنی جایی که نه مردمان کار می کنند و نه بانگ سگان به گوش میرسد، ۵۰ آنگاه درباره آن (چه دیده اند) گویند که: «چون آنجا باز رسیدیم با دیوان هم سخنی کردیم؛ هر گاه فرمانروایی و پیشوایی از ایشان درخواست کنیم، آن را به ما می دهند، و هر گاه تملک گوسفند و توانگری از آنان بخواهیم، آن را به ما می دهند.»

۵۱ «ای زردشت، چگونه چنین چیزهایی را برای آنان انجام می دهند - یعنی (چنین چیزهایی را) به ایشان دادند - و چگونه به آنان می رسد - یعنی می گویند که به ما رسید؟ - » ۵۲ زردشت گفت که: «ای اورمزد، در مورد آن نعمتها (سخن) گوناگون گویند، بعضی گویند که: «پس از آن که با دیوان هم سخنی کردیم دارای رمه بیشتر شدیم.» بعضی گویند که: «پس از آنکه با دیوان هم سخنی کردیم بدتر و بدفردتر شدیم.» آنان دور شدن از دیوان را چگونه می پندارند؟ - یعنی چون از دیوان جدا شوند، چه می گویند. - » ۵۳ زردشت گفت که: «ای اورمزد، در آن باره چنین می گویند که: به این سوی و آن سوی بنگرید، وقتی کسی از ما باز می گردد یا به پایین خم می شود - یعنی سرش را به کنار فرود می آورد - یا به بیرون خم می شود

(۱) هاسر: مقیاسی برای زمان تقریباً معادل يك ساعت.

– یعنی به بیرون می‌نگرد – یا به نماز می‌افتد^۱، در ضمن این (کار) مردمان از دیوان جدا می‌شوند^۲. « ۵۴ اورمزد گفت که: « ای زردشت، همان‌گونه که میل تست، بنگر، به بالای سرت، به پایین پایت، به این سو و آن سو، به ژرفا، به پیش و به پس، به هر سوئی؛ چه ما به پنهانی از تو جدا نمی‌شویم، آن‌گونه که دیوان از مردمان جدا می‌شوند، وقتی که به پنهانی می‌گریزند. »

۵۵ به سوی تو، ای زردشت، درُوجی ماده شکل^۳ که بالا تنه^۴ (؟) او زرین بود – یعنی پستان بان دارد – می‌آید. آن درُوج ماده شکل که بالاتنه^۴ (؟) او زرین است، برای درخواست دوستی تو و برای درخواست هم‌سخنی تو، و برای درخواست همکاری به سوی تو می‌آید. ۵۶ مبادا با او دوستی و هم‌سخنی و همکاری کنی؛ به او فرمان ده به عقب برگردد و آن گفتار پیروزی بخش یعنی « یَتَاْهُوْوِیْرِیو »^۵ را برخوان.

۵۷ زردشت به جهان مسکونی و دارای گوسفند رفت تا (مردم جهان مادی را تشویق) کند که به دین روی آورند. آنگاه به سوی آن درُوج که در نزدیکی جام نشسته بود، رفت، همان جامی که چون بهمن او را به هم‌سخنی با اورمزد می‌برد، زردشت آنجا نهاده بود^۶. آن (درُوج) ماده شکل که بالاتنه^۴ (؟) او زرین بود، دوستی

(۱) به نماز افتادن: به احترام در برابر کسی خم شدن، به سجده افتادن.

(۲) تحت اللفظی: «از همراهی دیوان جدا می‌شوند.»

(۳) ماده دیوی که به شکل زن بود.

(۴) در متن ترکیبی آمده است که نیبرگک، دوم، ۱۵۸، با توجه به تفسیر بعدی آن را

padsēn خوانده و «بالاتنه» معنی کرده است. موله، ۵۲، ۵۳، ۱۸۵ آن را به معنی

«تاج» (قس فارسی پساك) گرفته است.

(۵) نك به بند ۴۱ همین فصل.

(۶) نك به بند ۶۰ فصل سوم.

و همکاری از او درخواست کرد و گفت که: «منم اسپندارمد.» ۵۸ زردشت گفت که: «من به اسپندارمد در روز روشن بی ابرنگریسته‌ام، و اسپندارمد از این سو و آن سو و از میان - یعنی از همه جا - به نظر من زیبا آمد. پشتت را برگردان تا بدانم که آیا تو اسپندارمد هستی.» ۵۹ آن دروج به او گفت که: «ای زردشت سپیتمان، میان موجودات ماده، ما از روبرو زیبا هستیم و از پس، بد و زشت؛ فرمان مده که به پشت برگردم.»

۶۰ پس از اینکه سه بار به جدال پرداختند، آن دروج به پشت برگشت. بعد زردشت میان ران او را دید که مار و خرنده و چلپاسه و سرگین غلتان و وزغ فراوان به هم چسبیده بودند. ۶۱ زردشت آن گفتار پیروزی بخش یعنی *یتا آهو و یر یو* را برخواند، و آن دروج از نظر ناپدید شد (؟) و (آن دروج که) به شکل چشمگ^۱ بود پیش دوید و ۶۲ در هنگام ناپدید شدن (؟) گفت که: «بدا بر من که در اینجا چنین (بدیی) یافتم، چه درباره تو می اندیشیدم که: از میان گردانی که با آسیب (من) به دوزخ می روند، از من به توزیان بیشتری (؟) می رسد، (ولی) به من زیان بیشتری می رسد هم از نظر تن و هم از نظر جان - یعنی تو (مرا) با تن و جان فریفتی و من ترا نفریتم^۲.» ۶۳ زردشت این راز را بر مردم آشکار کرد و از این راه، آزمودن و شناختن دیو بر آنان آشکار شد.

در همین باره، معجزه بزرگی بر مردمان (آشکار شد): دیوان پیش از زردشت آشکارا در جهان رفت و آمد می کردند و پس از آنکه زردشت دین را بر خواند، کالبدشان درهم شکست^۳ چنانکه از اوستا پیداست: گشتاسب فرمانروا و مردمان آن زمانه آن را برآستی پذیرفتند. اگر چنین نمی شد گشتاسب و هم زمانان او اوستا

(۱) ماده دیوی که بر آن بود تا خود را به جای اسپندارمد به زردشت معرفی کند و او را بفریبد، از دیوان هم شکل چشمگ بود که در فصل دوم، بند ۴۴، نیز از آنان سخن رفته است.
 (۲) متن سخت آشفته است. ترجمه ما بر اساس اصلاحاتی است که در متن انجام داده ایم.
 (۳) نك به بند ۴۲ همین فصل.

را که این گونه چیزها در آن آمده است، دروغ می‌شمردند و آن را نمی‌پذیرفتند و به ما نمی‌رسید.

۶۴ یکی (دیگر از معجزات اینک) : زردشت از راه دین، از بدی و جادو دینی 'زَهَگْ' مرگ آفرین و کَرَب‌های گشتاسب و کوی‌ها و کَرَب‌های بسیار دیگر که در دربار گشتاسب بودند آگاه بود و می‌دانست که (برای مرگ او متحد شده‌اند) و دروغ بزرگ پیش گشتاسب آماده می‌سازند و همچنین گشتاسب را بر مرگ او برمی‌انگیزند و او بنا به فرمان گشتاسب به زندان و مجازات سخت می‌رسد ۶۵ و نیز آگاه بود که پس از آن از این بدیها رهایی می‌یابد، با این همه برای اینکه معجزه‌اش آشکار شود و همه گواه پیامبری او باشند، پس از آخرین گفتگویش با اورمزد، و پس از گذشت ده سال از هم‌سخنی‌اش با او، به سفارش و فرمان اورمزد تنها به سوی دربار گشتاسب و آن رزم سهمگین روانه شد.

۶۶ (زردشت) در استراحتگاه^۳ گشتاسب نیرومندانه و پیروز گرانه پیامبری خود را از سوی اورمزد اعلام کرد و گشتاسب را به دین اورمزد خواند. گشتاسب خود خرد بزرگ و کامل اندیشی و گروه مینوی داشت، با اینهمه، خواست که سخن زردشت را بشنود و در مورد پیامبریش داوری کند. ۶۷ اما پیش از آنکه سخن زردشت را بشنود و ویژگیهای او را بشناسد، بر اثر فریب^۴ (?) زَهَگْ مرگ آفرین و دیگر کوی‌ها و کَرَب‌ها، که با بدگویی و جادوگری او را بر زردشت شوراندند^۵،

(۱) دینی که مبتنی بر جادوگری است.

(۲) Zahag یا زاگ (Zāg) ظاهراً از مخالفان زردشت بوده است.

(۳) متن (h)aspānwar به معنی «آرامگاه»، ولی در اینجا معنی «جای استراحت» دارد.

(۴) قرائت کلمه مورد تردید است، می‌توان آن را تصحیف «سپز گینیدن» به معنی «بدگویی کردن» نیز دانست.

(۵) کلمه «سارینیدن» را که ظاهراً در متن افتاده است، ما به حدس افزودیم.

وی را به بند و مجازات سپرد. چنانکه بنا بر گفته زردشت در (دین) آمده است که:
آنان سی و سه دروغ بر من بستند و دیو پرستان بدکار نابکار با سی و سه بند مرا بستند. ۶۸ گرسنگی^۱ بد رفتار نیروی پای مرا بر گرفت، گرسنگی بد رفتار زور بازوی مرا بر گرفت، گرسنگی بد رفتار شنوایی گوش مرا بر گرفت، گرسنگی بد رفتار بینایی چشم مرا بر گرفت، از دیر پای آن گرسنگی بد رفتار پر مرگ، سینه ام به پشتم چسبید. یعنی (سینه) ام به پشت باز ایستاد.

۶۹ در اینجا زردشت، از روی دلیری، به تنهایی به آن^۲ رزم سهمگین رفت، و در آنجا، بدانگونه که نوشته شده است، در برابر چنان پادافراهایی مانند گرسنگی و تشنگی و بند گران و دیگر آزارهایی که ایستادگی در برابر آنها در نیروی طبیعت آدمی نیست، ایستادگی او در زندگی آشکار شد؛ و هنگامی که تن پرفره او را در سختی و بند و دیگر رنجها (؟)، با اینکه دیر زمانی چیزی نخورده بود، زنده یافتند، معجزه بزرگی بر گشتاسب شاه و درباریانش آشکار شد.

۷۰ یکی (دیگر از معجزات اینکه): ایزدان برای رهایی او از آن سختی طرحی در انداختند: زردشت با نیروی آن سخن راست^۳ و باتکیه به آن، در نشست بزرگ گشتاسب و در انجمن جهانیان تن جاننداری را که بخشی از آن بدون زندگی^۴ و ناپیدا بود از نو باز ساخت، یعنی آن معجزه‌ای که درباره «شید»^۵ اسب گشتاسب، در

(۱) منظور دیو گرسنگی است.

(۲) در متن هزوارش «کس» آمده است که به قیاس با بند ۶۶ همین فصل به «آن» تصحیح شد.

(۳) منظور دین است.

(۴) فالج، فلج.

(۵) در ذوات ناعه زردشت بهرام پژدو، بد کوشش دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۸، ص ۶۲، آمده است که دست و پای «اسب سیاه» گشتاسب در شکم او رفته بود. به همین داستان در روایت شهرستانی، الملل والنحل، بد کوشش محمد بدران، قاهره، ۱۹۵۰، ص ۶۰۸، نیز اشاره شده است. شید به معنی اسبی است که رنگ او قهوه‌ای متمایل به سرخ است.

۷۱ یکی (دیگر از معجزات اینک) : برای اندیشه گشتاسب شاه و کشوریان و بسیار (کسان) دیگر چیزهای نهفته را با بینش مینوی گفت و آشکار کرد.

۷۲ یکی (دیگر از معجزات اینک) : ضحاک به جادویی در بابل چند چیز شگفت-آور ساخته بود و مردم فریب آنها را خورده و به بت پرستی روی آورده بودند و تباهی جهان (ناشی از) آنها بود؛ با آن سخن پیروزی بخش^۱ دین کسه زردشت علیه آن جادوگری برخواند، همه نابود و بی اثر شدند.

۷۳ یکی (دیگر از معجزات اینک) : زردشت با معجزه‌ای که از او در بحث‌های دینی‌اش با فرزندان نامی کشور آشکار شد، دین را پیروز گردانید^۲، و درستی و سازگاری آن را با دانش^۳ آشکار کرد. از میان آنان بابلیان که معتقد به وجود دو ازده ستاره بودند و نامشان از دو ازده ستاره است^۴ و به فرزاندگی در جهان نامی بودند، در بحث سخت‌تر بودند. ۷۴ آفریدگار اورمزد چند (تن یعنی) بهمن، اردیبهشت و آتش مقدس را به پیام-آوری پیش گشتاسب فرستاد تا گشتاسب شاه و آن فرزندان را به درستی دین بی‌گمان کنند (با این پیام که) : پیامبری زردشت راست است، و کام اورمزد این است که گشتاسب دین مزدیسنی را بپذیرد و در جهان رواج دهد.

(۱) منظور ورد آهونور است.

(۲) تحت اللفظی دین را نجات داد.

(۳) متن: دانشیگ به جای دانشنیگیه (dānišnīgih) : دانشی بودن، علمیت.

(۴) شاید منظور این است که بابلیان مشهور به کشف دستگاه بروج دوازده گانه بودند و نامشان پیوسته با این بروج است.

۷۵ با فرود آمدن آن امشاسپندان از آسمان به زمین و در آمدن (آنان) به خانه گشتاسب معجزه‌ای بر گشتاسب شاه و کشوریان آشکار شد، چنانکه در این باره دین گوید که: آنگاه آفریدگار اورمزد به آنان یعنی سه بهمن و اردیبهشت و نیز آتش مقدس (پسر) اورمزد گفت که: «فراز روید، ای امشاسپندان، به خانه گشتاسب تو انا (از نظر گوسفند) و نامی در جاهای دور، تا (هواخواه) دین شود^۱ - یعنی به دین بایستد - و به آشوزردشت سپیتمان پاسخ گوید.» آن امشاسپندان آن سخن را پذیرفتند ۷۶ و به خانه گشتاسب تو انا (از نظر) گوسفند و نامی در جاهای دور رفتند، گردونه آنان در خانه بلند گشتاسب کاملاً روشن می نمود، و از نیر و مندی و پیروز گری بزرگ آنان بود که چون کی گشتاسب و الامقام چنین دید لرزید و همه طبقات مردم و همه سروران لرزیدند. آن (آتش) از بالا به سوی پایین روان شد، (؟) مانند اسبی که گردونه را می کشد. ۷۷ آتش (پسر) اورمزد با آوای آدمی گفت که: «مترس، چه نباید بررسی، ای گشتاسب و الامقام، اینان فرستادگان و پیام آوران ارجاسب برتری جو نیستند که به سوی خانه تو آمده‌اند، مردان^۲ ارجاسب نیستند که به سوی خانه تو آمده‌اند تا باج و خراج بخواهند، دزد آزارنده همگان و پایمال کننده (همه چیز) و دزد راهزن نیستند که به سوی خانه تو آمده‌اند. ۷۸ سه (تن) هستیم که به سوی خانه تو آمده‌ایم: بهمن و اردیبهشت و آتش مقدس (پسر) خدا؛ این (دین) برای تو بهترین راه^۳ (یافتن) آگاهی و پُردانش‌ترین است. ۸۹ اگر دارای بینایی هستی^۴ - یعنی ترا اگر دانایی هست - دین به مزدیستان را بستای که زردشت سپیتمان، خالصانه، به تبلیغ آن

(۱) تحت اللفظی: بر دین بایستد.

(۲) در متن کلمه به صورت $2 h^3 wnd$ آمده است و به نظر ما تصحیف $GBR^3 n$: مردان است. هم مولد، ۵۷ و ۵۶ و هم نیبرگ، دوم، ۹۸، آن را «دو هاوند» یعنی دو (تن) همانند خوانده و معنی کرده‌اند.

(۳) تحت اللفظی: بهترین راه.

(۴) تحت اللفظی: اگر با بینایی همراه هستی.

می‌پردازد. ۸۵ اهُونُورِ بسرائی، بستای برترین پارسایی^۱ را، پرستش نکردن دیوان را اعلام کن، چه خواست اورمزد از او اینست که هواخواه این دین باشی، این خواست امشاسپندان است و این خواست دیگر ایزدان نیکوکار و مقدس ازتوست.

۸۱ در برابر آن درخواست و به پاسخ آن، اگر شما دینِ بِه پاكِ اشوزردشت سپیتمان را بستایید، ما به تو فرمانروایی و شاهی دیرپای بدهیم و ما به تو زندگی دراز صد و پنجاه سال بدهیم. ما به تو آشی خوب^۲ و شکوه (؟) دیرپای دلخواه را که همیشه با تو باشد و بخوبی باتو باشد و همیشه باتو باشد و گذرا نباشد، بدهیم^۳؛ و ما به تو پسری بدهیم به نام پشوتن که دستخوش مرگ و پیری و تباهی و نابودی نیست، و در هر دو جهان، هم در میان موجودات جهان مادی و هم در میان موجودات جهان مینویی زنده و فرمانرواست^۴. ۸۲ در برابر آن درخواست و به پاسخ آن، اگر شما دینِ بِه پاكِ اشوزردشت سپیتمان را بستایید، ترا به بالا برکشیم، سپس به کرکسهای «زَرمان منیش»^۵ فرمان دهیم که استخوانهای ترا بخورند و خون تو به زمین رسد و آب به تن تو نرسد.

(۱) نك بند ۴ همین فصل، نیز بند ۳۸. احتمالاً منظور از «بهترین پارسایی» دعا یا ورد «آشَم و هو» است که دومین ورد از اوراد چهارگانه زردشتی است.

(۲) به معنی دارایی و ثروت است و نیز نام ایزدبانویی است که ثروت و برکت می‌بخشد.

(۳) با در نظر گرفتن یسن ۵۲، بند ۳ و ترجمه پهلوی آن شاید ترجمه چنین باشد: ما به تو آشی خوب را می‌دهیم که بر تو می‌رسد، بنا به کام (تو) همیشه باتو باشد، بخوبی با تو باشد، همیشه باتو باشد، و گذرا نباشد.

(۴) پشوتن پسر گشتاسب از جاودانان زردشتی است که در کنگدیز زندگی می‌کند و در پایان جهان به ایرانشهر می‌آید و دین و پادشاهی را از نو برپا می‌دارد. نك به ترجمه مینوی نبرد، ۱۴۰.

(۵) زَرمان به معنی پیری و نام دیو پیری است، و «زَرمان منیش» به معنی کسی است که اندیشه او متمایل به این دیو باشد. از سوی دیگر کس در اوستا با صفت *zaranyo-minu* یعنی «زرین طوق» آمده است. احتمال دارد که مترجمان پهلوی این صفت را بر اساس وجه اشتقاق عامیانه به «زَرمان منیش» برگردانیده باشند. نك به موله، ۱۸۹.

۸۳ یکی (دیگر از معجزات این بود): با اینکه گشتاسب در پی رسیدن گفتار امشاسپندان بدو به دین گروید، با این همه، به سبب ترس از سرخدایان^۱ و خونریزی ارجاسب خیونی^۲، از این رو، از پذیرفتن دین دلسرد شد ۸۴ آفریدگار اورمزد برای اینکه به روشنی^۳(؟) و به گونه‌ای آگاهی بخش و آشکار پیروزی گشتاسب را بر ارجاسب و خیونان نشان دهد و نیز برای اینکه مقام برتر و فرمانروایی ناگذرا و شکوه و فره گشتاسب را به وی بنمایاند، در این زمان ایزد نریوسنگ^۴ را به پیام آوری، نزد اردیبهشت امشاسپند در خانه گشتاسب فرستاد تا اردیبهشت آشامیدنی را که چشم جان گشتاسب را به دیدن جهان می‌توان روشن کند، به وی بخوراند. (اردیبهشت چنین کرد) و در پی آن گشتاسب آن فره و روز بزرگ را دید ۸۵ چنانکه در این باره دین گوید که: آفریدگار اورمزد به نریوسنگ ایزد گفت: برو، حرکت کن، ای نریوسنگ سخنور، به سوی خانه گشتاسب توانا (از نظر) گوسفند، و نامی در جاهای دور، و این را به اردیبهشت بگو که: «ای اردیبهشت فرمانروا تشت^۵ زیبایی که زیباتر از دیگر تشتها ساخته شده است برگیر- یعنی در فرمانروایی جامی چنین زیبا باید ساخت...؛ از سوی ما هوم و منگ^۶ به نزد گشتاسب بر، و آن را به گشتاسب فرمانروا بنوشان.» چون اردیبهشت فرمانروا، آن پیام را دریافت کرد، ۸۶ تشت زیبایی برگرفت و با آن، هوم و منگ را به کی گشتاسب و الامقام فرمانروا نوشانید و کی گشتاسب و الامقام فرمانروا (در بستر) آرمید. چون از بستر بیرون آمد به هوتوس^۷ گفت که: «ای هوتوس، باشد که زردشت سپیتمان باشتاب و پرتلاش به پیش من رسد، سپیتمان زردشت زود دین اورمزد و زردشت را به من بیاموزد.»

۸۷ این نیز (در دین) پیدا است که: چون گشتاسب دین را پذیرفت و پارسایی

(۱) فرمانروایان بزرگ.

(۲) ارجاسب خیونی، پادشاه توران و دشمن گشتاسب.

(۳) به معنی جام بزرگ.

(۴) به معنی بنگ.

(۵) هوتوس hutōs : نام زن گشتاسب.